

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

متون ادب فارسی

فرج بعد از شدت

نویسنده: داوود بن ابراهیم تنوخی (قرن چهارم)

مترجم: حسین ابن اسعد دهستانی (قرن هفتم)

مصحح: دکتر اسماعیل حاکمی والا استاد دانشگاه تهران

انتشارات امید مجد

تهران ۱۳۸۳

تنوخی، محسن بن علی، ۳۲۷-۳۸۲ ق

[الفرج بعدالشدّه فارسی]

فرج بعد از شدّت / نویسنده داوود بن ابراهیم تنوخی؛ مترجم حسین ابن اسعد دهستانی؛ مصحح اسماعیل حاکمی والا - تهران: امید مجد: پیکان، ۱۳۸۳، ۹۱۵ ص.

ISBN: 964-7915-05-5: ریال ۶۰۰۰۰

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

بالای عنوان: متون ادب فارسی.

کتابنامه.

نمایه.

۱. نثر عربی - قرن ۴ق. ترجمه شده به فارسی. ۲. نثر فارسی - قرن ۷ق. - ترجمه شده از عربی. الف. دهستانی، حسین بن اسعد، قرن ۷ق، مترجم. ب. حاکمی، اسماعیل، ۱۳۱۵ - ج. عنوان. د. عنوان: الفرّج بعدالشدّه.

۸۹۲/۷۸۳۴۰۸ PJA ۳۹۱۰ / ۴۰۳۳ ف

۱۳۸۳

۸۳-۳۶۲۶۸ م

کتابنامه ملی ایران

نام کتاب: فرج بعد از شدّت

نویسنده: داوود بن ابراهیم تنوخی (قرن چهارم)

مترجم: حسین ابن اسعد دهستانی (قرن هفتم)

مصحح: دکتر اسماعیل حاکمی والا - استاد دانشگاه تهران

ناشر: انتشارات امید مجد با همکاری نشر پیکان

نوبت چاپ: اول، زمستان ۸۳

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

حروفچین: عباس پورقاسمی

لینوگرافی: بهار

چاپ: کاج

شابک: ۹۶۴-۷۹۱۵-۰۵-۵

قیمت: ۶۰/۰۰۰ ریال

آدرس: خیابان انقلاب، خیابان فخر رازی، کوچه شهید داریان. ساختمان ناشران فخر رازی طبقه اول، واحد ۱۱، کدپستی

۱۳۱۴۷، تلفن و فاکس ۶۴۹۴۰۸۵ - ۶۹۶۱۶۳۷

فهرست مطالب کتاب

۱	مقدمه مصحح در چاپ اول
۸	مقدمه مصحح در چاپ دوم
۹	معرفی نسخ ترجمه
۱۱	شرح علامتهای اختصاری
۱۳	مقدمه کتاب بقلم نویسنده
	فهرست ابواب:

باب اول

در ذکر فرج بعدالشدۀ در آیات قرآنی و کلام ربّانی که به برکات آن از ورطه‌های خطرناک خلاص یافته‌اند و به یمن آن از معرض خوف و هلاکت به مقاصد و امّانی رسیده، و مقصود به حصول پیوسته.

باب دوم

در بیان آثار و شرح اخباری که مشتمل است بر ذکر جماعتی که محنت و بلا کشیدند و عاقبت به نعمت و آسانی رسیدند.

حکایت سه مرد از حضرت مصطفوی که در غار بماندند در عهد بنی اسرائیل، و به برکات آنکه هر

یک راستی بگفتند خلاص یافتند.

ادعیه فرج.

رساله ابوالفرج بیغا به قاضی تنوخی.

اقوال بزرگان دین و برخی از حکما و امرا در باب فرج

باب سوم

حکایت حال جماعتی که به فال نیک یا به دعای خوب یا سخن خوش.

شدت ایشان به نعمت بدل گشت. و این چهل و سه حکایت است.

حکایت اول - حکایت قاضی مزنی با زنی که زنی را زراعتی ضایع شد، به دعای خیر و الحاح در آن

عوض یافت.

- حکایت دوم - حکایت معتضد که محبوس بود، چند نوبت از کتاب الله تعالی تفأل کرد، خلاص یافت. ۶۹
- حکایت سوم - حکایت عبیدالله بن سلیمان که محبوس بود، از نامه پدر خود یک بیت فال گرفت، خوب آمد و خلاص یافت. ۷۱
- حکایت چهارم - حکایت حسن بصری که به برکات دعای متبرک از غضب حاکمی که کلمه حق گفته بود خلاص یافت. ۷۲
- حکایت پنجم - حکایت اسماعیل بن امیه که به دعائی از ابی جعفر منصور و عتاب و غضب او خلاص یافت. ۷۴
- حکایت ششم - حکایت دعائی که حسن بن الحسن بخواند و به برکت آن از عتاب و لید خلاص یافت. ۷۴
- حکایت هفتم - حکایت مردی محبوس که در ایام عبدالملک به دعای هفتگانه اش فرمودند و خلاص یافت. ۷۵
- حکایت هشتم - حکایت عبیدالله بن سلیمان که متوکل بر پدرش و ایتاخ خشم گرفت و قتل و مثله فرمود و خلاص یافت. ۷۶
- حکایت نهم - حکایت عبدالله داسه که به علتی و مرضی مخوف مبتلا شد و به برکت دعای سهل بن عبدالله شفا یافت. ۸۲
- حکایت دهم ابوالحسن مقری که به بازار تعویذ مهربانی، نوشتی، غلامی را تعویذ نوشت تا خواجه او با او خوش شد. ۸۲
- حکایت یازدهم - حکایت ابومروان که ابو عبدالله الکوفی ضیاع او را بی علت می برد، خدای تعالی سببی ساخت که بگذاشت و بگریخت. ۸۶
- حکایت دوازدهم - حکایت ابن مقله که در غایت نکبت روزی به بیت مطربی تفأل گرفت، هم در آن روز به دولت رسید. ۸۷
- حکایت سیزدهم - حکایت ابو ایوب که قصه تظلم ابوصالح از پیش محراب بیاویخت و نماز می کرد تا به مقصود رسید. ۹۰
- حکایت چهاردهم - حکایت کنیزکان احمد بن ابی خالد که زنان، او را رشوت دادند تا به بدنامی کنیزک گواهی دهند و برعکس معلوم شد. ۹۰
- حکایت پانزدهم - حکایت احمد بن المنذر و ابتدای رفتن او به شام و اسباب رفعت درجه و علو قدر او. ۹۲

حکایت شانزدهم - حکایت حسن به علی (ع) که به دعای متبرک از شر اعدا و معاویه خلاص یافت.	۹۳
حکایت هفدهم - دعائی که عباس بن جعفر دختر خود را بیاموخت و حسن بصری - رضی الله عنه - بخواند و از شر حجاج برست.	۹۴
حکایت هجدهم - دعواتی که یعقوب پیغمبر (ع) از جبرئیل و عزرائیل علیهما السلام - بیاموخت و بدان (ها) از غم خلاص یافت.	۹۴
حکایت نوزدهم - دعواتی که یعقوب (ع) از جبرئیل بیاموخت.	۹۵
حکایت بیستم - حکایت ابراهیم تیمی و خلاص او از دست حجاج و حشم و توابع او.	۹۶
حکایت بیست و یکم - حکایت ابوسعید بقال و ابراهیم تیمی که به برکات دعائی از خوف حجاج خلاص و نجات یافتند.	۹۷
حکایت بیست و دوم - حکایت مردی که حجاج قصد کشتن او داشت، به دعای مصطفی (ص) که امیرالمؤمنین - علیه السلام - را بیاموخت نجات یافت.	۹۸
حکایت بیست و سوم - حکایت ابوالبرایا که رومثی بر وی غالب شد و او را بینداخت و او این دعا بخواند و او را مرده یافت.	۹۹
حکایت بیست و چهارم - حکایت مردی مقید که او را می کشتند، او دعائی به اخلاص بخواند و نجات یافت.	۹۹
حکایت بیست و پنجم - حکایت مردی که هارون به کشتن او امر فرمود، امان خواست و وضو ساخت و دو رکعت نماز کرد، و خلاص یافت.	۱۰۱
حکایت بیست و ششم - مردی که به بلائی مبتلا بود، هاتفش آواز داد و دعائیش بیاموخت، بخواند و خلاص یافت.	۱۰۱
حکایت بیست و هفتم - حکایت شخصی که دعائی بخواند، جمعی فیلان که قصد او داشتند از او بازگشتند به برکت آن دعای مستجاب.	۱۰۱
حکایت بیست و هشتم - حکایت وزیری که پادشاه بر وی خشم گرفت، بیتی شنید و آن را تفال کرد و فرج یافت.	۱۰۲
حکایت بیست و نهم - حکایت محمد بن رجا که غمناک بود، کاغذی یافت، بروی بشارت فرج او نوشته، فال گرفت فرج یافت.	۱۰۲
حکایت سیام - حکایت ابوبکر نفعی که غمناک بخت، شعری شنید که امید فرج او بود نجات یافت.	۱۰۳

- حکایت سی و یکم - حکایت ابوالحسن بن ابی طاهر که وزیر القاهر بالله بر وی خشم گرفت و به برکت روزه و دعا خلاص یافت..... ۱۰۳
- حکایت سی و دوم - حکایت طاهر بن الحسین که آستین پر درم فرو گذاشت، شاعری مدحش گفت، درمها به وی بخشید..... ۱۰۵
- حکایت سی و سوم - حکایت یحیی بن خالد که به حادثه‌ای غمگین شد و تپانچه بر غلام زد، خاتم بشکست و غمگین شد، شاعری یتیمی گفت و غم برفت..... ۱۰۶
- حکایت سی و چهارم - حکایت زنی که به فروختن ملکی مشورت کرد پسندیده نداشتند. زن شا کره بازگشت، مبارکش آمد..... ۱۰۶
- حکایت سی و پنجم - حکایت اصمعی که در عرب باران نمی‌بود بر بالایی رفت و دعائی کرد، باران بیامد..... ۱۰۸
- حکایت سی و ششم - حکایت سلیمان بن عبدالملک که قصد محمد بن یزید کرد، ظفر یافت و امان نبود و در حال مرد..... ۱۰۸
- حکایت سی و هفتم - حکایت ابو عبدالله زوزنی که به شعری که گفت در حبس، تفأل کرد و خالی خلاص یافت..... ۱۰۹
- حکایت سی و هشتم - حکایت بازرگانی که درویش شد، پیش امام جعفر صادق (ع) رفت و شعری بخواند و فرج یافت..... ۱۱۰
- حکایت سی و نهم - حکایت عبیدالله بن زیاد که با شخصی عتاب می‌کرد و حبس می‌فرمود و او شعری می‌خواند، بی غم می‌شد..... ۱۱۱
- حکایت چهارم - حکایت عباس بن مأمون که بر علی بن یزید خشم گرفت و او بعد از عجز و خلل و مضیق، فرج یافت..... ۱۱۱
- حکایت چهل و یکم - حکایت زن اعرابه که شعر بسیار خواندی، از وی پرسیدند، سبب آن بگفت..... ۱۱۳
- حکایت چهل و دوم - حکایت فضل بن ربیع که فضل بن یحیی بدو التفات نکرد و قدر فضل او ندانست و جزای آن بیافت..... ۱۱۴
- حکایت چهل و سوم - حکایت عبدالله بن جعفر که از رنجوری در خانه خویش دعائی شنود، بخواند و به فضل الله شفا یافت..... ۱۱۵
- باب چهارم..... ۱۱۶
- در حکایت جماعتی که پادشاهان را با ایشان غضب بود و به سخن راستی که گفتند، پادشاهان

- را بر سر شفقت آوردند و این باب مشتمل بر بیست و یک حکایت است. ۱۱۶
- حکایت اول - حکایت عمرو بن مسعده که خلیفه را با وی به تخلیط احمد تغیری بود و از هر دوه خبر گذشت. ۱۱۶
- حکایت دوم - حکایت امام جعفر الصادق (ع) با ابوجعفر منصور و دعائی که به برکت آن دعا فرج یافت. ۱۱۸
- حکایت سوم - حکایت عفو موسی الهادی از کاتب، به یک بیت عربی که کاتب گفته بود. و الله اعلم. ۱۲۰
- حکایت چهارم - ابن مقله که در حبس بود، به دشمن خود نامه نوشت و از آن خلاص یافت. ۱۲۰
- حکایت پنجم - حکایت طریح در شعری که به اعتقاد خویش محمدت حق تعالی خواسته بود، والله اعلم. ۱۲۳
- حکایت ششم - حکایت شعرالحسین بن ضحاک که ابن البواب بخواند و خاطر خلیفه بر آن سبب با وی صافی گشت. ۱۲۳
- حکایت هفتم - حکایت ابن حسین که معتصم بر وی خشم گرفت و ایاتی به وی فرستاد و با وی صافی گشت. ۱۲۵
- حکایت هشتم - حکایت عذر عامر الشعبی در پیش حجاج در خیانتی که عامر کرده بود و الله اعلم. ۱۲۶
- حکایت نهم - حکایت عذر باربد که محبوس را طعام و شراب داده بود. والله اعلم. ۱۲۷
- حکایت دهم - حکایت زندیق و حد شارب الخمر و خلاص ایشان به سخن شارب الخمر. ۱۲۸
- حکایت یازدهم - حکایت جوابی که محمد الاموی از قصیده هجو عبدالله بن طاهر گفت و از آن خطر نجات یافت. ۱۲۸
- حکایت دوازدهم - حکایت عزت طریح به نزدیک ولید و تغیر خاطر او و شعرهایی که گفت. ۱۴۳
- حکایت سیزدهم - حکایت جاحظ در پیش احمد بن ابی داود که مقید و معزول بود و باز به مرتبه صدارت رسید. ۱۴۸
- حکایت چهاردهم - حکایت اسحاق الموصلی و جعفر بن یحیی و منادمت ایشان با عبدالملک و کفایت مهمات مسلمانان. ۱۵۰
- حکایت پانزدهم - حکایت تغیر محمد امین با عم خود ابراهیم در حالت منادمت و سبب صفای ایشان بواسطه کنیزکی. ۱۵۴
- حکایت شانزدهم - حکایت عامل ابوجعفر منصور با مردی از فلسطین. والله اعلم و احکم. ۱۵۶

- حکایت هفدهم - حکایت بازخواست مهدی از مروان به سبب مدحی که معن را گفته بود در نهایت کرم. ۱۵۷
- حکایت هجدهم - حکایت هارون الرشید که بر شاعری خشم گرفت و بعد از قبول عذر با سر شفقت آمد. ۱۶۰
- حکایت نوزدهم - حکایت دعبیل شاعر که مأمون را هجو گفت و مأمون از وی عفو کرد و در گذراند. ۱۶۱
- حکایت بیستم - حکایت مأمون خلیفه و کرم او با حاکم اهواز و جرأت او و عذر آن و الله اعلم. ۱۶۲
- حکایت بیست و یکم - حکایت قرض مال موسی بن عبدالملک از خزانه متوکل و محصل آن مال. ۱۶۴
- باب پنجم ۱۶۷
- در حال جماعتی که به حبس و زندان گرفتار بودند، خدای تعالی - حبس و اعتقال ایشان به حسن حال بدل گردانید. و این باب مشتمل است بر بیست و هشت حکایت. ۱۶۷
- حکایت اول - حکایت بختری که خلیفه محبوس را شعری گفت و بعد از اطلاق در حق او احسان فرمود. ۱۶۷
- حکایت دوم - حکایت ابوبکر بن عبدالله که او عامل ریاح بود و مال او بر دگیری بود، آنکس را بکشتند و او خلاص یافت. ۱۶۹
- حکایت سوم - حکایت بازخواست عجیف بر محمد بن فضل جهت تصرف او در املاک و ضیاع او. ۱۷۳
- حکایت چهارم - حکایت غزای رومیان و اسیران آن دیار و آنچه بر ایشان گذشت و الله اعلم. ۱۷۵
- حکایت پنجم - حکایت هارون الرشید که از دمشق از بقایای بنی امیه شخصی را بیارود و شاکر باز گردانید. ۱۷۹
- حکایت ششم - حکایت ابوالحسن بن فرات که بعد از وزارت محبوس و به اموال مطلوب بود و خلاص یافت. ۱۸۷
- حکایت هفتم - حکایت مشرف ابن مقله که به سبب غلبه عوام آواره شد و مونس شفیع او شد به نزدیک ابن مقله، و خلاص یافت. ۱۹۱
- حکایت هشتم - حکایت سلیمان بن وهب که با جمعی محبوس بود و واثق رنجور شد، قاضی احمد بن

- ابی دود او را عیادت کرد و شفیع شد و خلاص یافت. ۱۹۵.....
- حکایت نهم - حکایت عبیدالله بن سلیمان بن وهب که در مسند احمد ابن خالد را احترام نمودند، پسرش انکار کرد و پدرش سبب گفت. ۱۹۹.....
- حکایت دهم - حکایت صاحب خبر که خلیفه بر وزیر گماشته بود تا از احوال با خبر می بود و عرضه می داشت. ۲۰۶.....
- حکایت یازدهم - حکایت عبیدالله بن سلیمان بن وهب که در ایام وزارت خود با عمر بن محمد عبدالملک آنچه در طفولیت، پدر او از سخره وزارت او مشاهده کرد، گفته بود. ۲۱۱.....
- حکایت دوازدهم - حکایت عباس الغنوی که خلیفه او را با لشکری به جنگ ابوسعید قرمطی فرستاد، مقید گشت و به رسالت باز آمد. ۲۱۷.....
- حکایت سیزدهم - حکایت غلامی که در قلعه محبوس بود و خود را از جای خطرناک بینداخت و خلاص شد. ۲۲۰.....
- حکایت چهاردهم - حکایت محبوسی که صد تنگ خیش بازگرفت و در آن زر تعبیه کرده بود و بدان مستغنی گشت. ۲۲۲.....
- حکایت پانزدهم - حکایت حامد بن العباس که در مجلس جهت قرض کاغذی نوشت و آن کاغذ سبب نجات او شد. ۲۲۴.....
- حکایت شانزدهم - حکایت ابو العتاهیه شاعر که محبوس بود و یتیم شود و تفأل کرد، مبارکش آمد و نجات یافت. ۲۲۵.....
- حکایت هفدهم - حکایت وکیلی محبوس جهت باقی مال که بر او بود جمعی او را شفیع شدند و خلاص یافت. ۲۲۸.....
- حکایت هژدهم - حکایت اعشی همدانی که دیالمه او را محبوس داشتند و به جماع با دختر آن دیلمی که اسیر او بود خلاص یافت. ۲۳۰.....
- حکایت نوزدهم - حکایت عمرو بهتوی که او را سعایت کردند و وزیر در تحصیل مال و حبس او را مدارا کرد، تخلیط کردند و وزیر غالب شد. ۲۳۲.....
- حکایت بیستم - حکایت سه کس که محبوس بودند، دو کس اصرار نمودند، ایشان را بکشتند و یکن اعتراف کرد خلاص شد. ۲۳۶.....
- حکایت بیست و یکم - حکایت فراشی که در بادگیر خلیفه خفته بود و در آنجا معلق بماند و بعد از خوف بسیار خلاص یافت. ۲۳۹.....
- حکایت بیست و دوم - حکایت زندانی که به شب او را عس گرفته بود و به کشته ای مبتلا شده و بعد

- از آن سبب معلوم گشت و خلاص یافت. ۲۴۲
- حکایت بیست و سوم - حکایت عامل عرب که بجای عامل قدیم عامل جدید را کشتند و او خلاص یافت. ۲۴۴
- حکایت بیست و چهارم - حکایت محبوس عبدالله که او را در حبس و قید نامه نوشتند و او تهنیت دانست و چنان بود. ۲۴۶
- حکایت بیست و پنجم - حکایت فرج رخجی که مامون بر وی خشم گرفت و در خواب بیتی شنود، فال گرفت و خلاص یافت. ۲۴۷
- حکایت بیست و ششم - حکایت علی بن الحسین الاسکافی که کاتب نیک نویسنده خلیفه بود و معزول گشت و از اطراف در خلاص او سعی کردند تا نجات یافت. ۲۴۸
- حکایت بیست و هفتم - حکایت سید محبوس که از حبس معتصم نمدی را ریسمان ساخت و بدان وسیله بگریخت. ۲۵۰
- حکایت بیست و هشتم - حکایت ابو جعفر که خطبه می گفت و مگشش بگزید، آن را تنبیه شمرد. ۲۵۲
- باب ششم ۲۵۶
- در احوال کسانی که به شدت محنت مبتلا بودند و از غم به شادی و از بندگی به آزادی فرج یافتند، و این باب مشتمل است بر هژده حکایت.
- حکایت اول - حکایت المعتضد بالله که در رنجوری در خویش محبوس بود و امیر المومنین علی (ع) به خلافتش بشارت داد. ۲۵۶
- حکایت دوم - حکایت عبیدالله بن سلیمان که وزیر المعتضد بالله بود و عالم، و شجاع وزیر المستعین بالله که جاهل بود و احوال ایشان. ۲۵۷
- حکایت سوم - حکایت ابو حسان زیادی که خراسانی در بغداد زری را به نیت حج به وی سپرد و او خرج کرد، عوض بیافت و باز داد. ۲۶۱
- حکایت چهارم - حکایت مهدی خلیفه که سیدی را محبوس کرده بود و مصطفی (ص) را به خواب دید، فرمود که این دعا را بخواند و خلاص شد. ۲۶۳
- حکایت پنجم - حکایت المعتمد علی الله و اشتریان و شاگرد محبوس و خلاص ایشان به سبب دیدن مصطفی (ص) به خواب. ۲۶۶
- حکایت ششم - حکایت محمد بن علی مادرانی که پدر خود را به خواب دید که او را وصیت کرد به تربیت و خدمت شیخی، و آن را معین بدید. ۲۷۲

حکایت هفتم - حکایت ابو محمد الانباری که در عقب برادر به مصر می‌رفت، دزدان او را بگرفتند و بعد از مشقت بسیار به مقصد رسید.	۲۷۳
حکایت هشتم - حکایت حسن بن محمد السمری که محبوس بود، دوستی را به خواب دید، به دعایش هدایت کرد و به سبب آن خلاص شد.	۲۷۸
حکایت نهم - حکایت ابو عمرو القاضی که در مصر نشان گنجی یافت که در بغداد در خانه او بود.	۲۷۹
حکایت دهم - حکایت حامد که روز سه‌شنبه روز بار خزیمه، از او گرفته بازگشت و آن شب اثر صفا بر هر دو ظاهر شد.	۲۸۱
حکایت یازدهم - حکایت قرض عطاری که مصطفی (ص) را در خواب دید و به وزیر حواله کرد تا تمام آن بگزارد.	۲۸۶
حکایت دوازدهم - حکایت ابوالقاسم منجم که هر سال حج گزاردی، و هدیه او به سید طاهر و تغییر آن حال و عذر او به سبب دیدن حضرت مصطفی (ص) به خواب.	۲۸۸
حکایت سیزدهم - حکایت زن علویه که سالها زمن شده بود، مصطفی (ص) در خواب دعایش گفت و در حال صحت یافت.	۲۹۱
حکایت چهاردهم - حکایت ابی جعفر ابن بسطام که تائی نان او دافع شر و قصد وزیر خلیفه گشت و نجات یافت.	۲۹۳
حکایت پانزدهم - حکایت ابن ابی عون وزیر که در خواب دید تا آن پیک متهم را خلاص داد و قاتل را بیافتند و قصاص کردند.	۲۹۴
حکایت شانزدهم - حکایت ابوالفرج که مفلوج شد، شخصی بر وی میگزیست و به خواب دید که او صحت یابد و پسرش بمیرد.	۲۹۶
حکایت هفدهم - حکایت ابراهیم بن المهدی و هارون الرشید.	۳۰۰
حکایت هژدهم - حکایت واقدی که از غایت دست تنگی از دوستی علوی هزار درم قرض خواست، او به دیگری فرستاد و آن دیگر به دیگری.	۳۰۲

باب هفتم ۳۱۵

در حکایت جماعتی که به حادثه‌ای سخت و واقعه‌ای سهمناک گرفتار شدند یا به درویشی و فقر مبتلا گشتند و خدای - تعالی - بر دست کسی که از او می‌ترسیدند از جایی که چشم نداشتند ایشان را از آن ورطه خلاص و از آن مضیق مناص ارزانی داشت.

و این باب مشتمل است بر چهل و هشت حکایت:

- حکایت اول - حکایت محمد بن زید العلوی حاکم طبرستان در صرف مال باقی خزانه به آخر سال و
 ۳۰۵ حکایت شخصی از عبدمناف
- حکایت دوم - حکایت ذوالقرنین با ملک چین و قرار مال و خرج لشکر و صلح ایشان با
 ۳۰۹ یکدیگر
- حکایت سوم - حکایت غلام اسحاق بن ابراهیم الموصلی با خواجه خود و آزادی او. والله
 ۳۱۳ اعلم
- حکایت چهارم - حکایت عبدالاعلی بن عبدالله الجمحی و غمگین رفتن او در لشکر مهدی از غایت
 ۳۱۴ دست تنگی، و مهدی چون شعر او شنید مستظهرش گردانید
- حکایت پنجم - حکایت مأمون که خراسان بود و لشکر خود به جنگ علی بن عیسی فرستاد و باقی
 لشکر بروی خروج کردند و عجز او. در عین مضیق مردی بازرسید و فرج یافت و خلاص
 ۳۱۶ شد
- حکایت ششم - حکایت محمد بن عبدالحمید که در راه حج زنی را در غایت جمال و فصاحت بدید از
 ۳۱۹ عرب، در حباله خود آورد و به تنعم رسید
- حکایت هفتم - حکایت شخصی از کتاب بغداد که نزد حاکم اصفهان رفت و محروم خواست شد و
 ۳۲۵ بعد از آن به مقصود رسید
- حکایت هشتم - حکایت سمسار بغداد که به استظهار دوستی مستغنی می بود، از غیبت او محتاج شد،
 ۳۲۷ همیان زر آن دوست گم شد، بیافت و غنی شد
- حکایت نهم - حکایت بازرگانی که در راه حج همیان ببنداخت، و زنش بارب نهاد در راه در غایت
 ۳۳۲ عجز، و در آن سفر زر بیافت
- حکایت دهم - حکایت جوانی که زر بسیار با زنی مطربه بخورد و آن زن از وی بازگشت و جوان در
 ۳۳۷ اندک مدت باز خداوند نعمت شد
- حکایت یازدهم - حکایت بازرگانی که بر خواص خلیفه قرضی داشت و به تظلم خلیفه حاصل نشد و
 ۳۴۴ به سخن پیری، خیاط بحکم حاصل شد
- حکایت دوازدهم - حکایت شخصی که در مدینه چهار درم بداد و قوالی از کنیزک پیاموخت و در
 ۳۵۰ دارالخلافه به حضور خلیفه بگفت و چهار هزار درم بیافت
- حکایت سیزدهم - حکایت اسماعیل بن جامع السهمی. ۳۵۴
- حکایت چهاردهم - حکایت ابواسحاق بن هرمة که او را پرسیدند که عبدالواحد را در مدح کرم چرا

مبالغه کردی و جواب گفت که چرا.....	۳۶۳
حکایت پانزدهم - تحکم موسی الهادی ابوغانم را بر قتل هارون و اهل کوفه و خلاص ایشان و به خلافت نشستن هارون در حال.....	۳۶۶
حکایت شانزدهم - حکایت جرأت صاعد با ابونوح صاحب دیوان و صلح دادن برادر او اییان را و خرج مال و مصاهرت هم در آن شب.....	۳۷۰
حکایت هفدهم - حکایت عباد شیرازی که از اضطراب عامل خوابی افترا کرد و در وزارت، بعینها راست آمد و مال ستانده باز گرفت.....	۳۷۴
حکایت هژدهم - حکایت صوفی مسافر که سوگند خورد تا به زجر نفرمایند حلوائ گرم و طعام نخورد و آن خیال راست آمد.....	۳۷۷
حکایت نوزدهم - حکایت اعمی که حاجب سیف الدوله بدو التفتات نکرد و او خود برفت و فتوح بسیار باز یافت و حجاب بازخواست بسیار دیدند.....	۳۷۹
حکایت بیستم - حکایت مکتوبی مختوم که خلیفه به ابی عباد داد تا به عمرو بن مسعده برد و جواب باز ستاند و سری که در آن بود.....	۳۸۴
حکایت بیست و یکم - حکایت راست گفتن حسین ابی الضحاک وقتی که حکم بود میان دو کنیزک پرده محمد امین، و ثروت یافتن او بدان سبب.....	۳۸۹
حکایت بیست و دوم - حکایت صیرفی و جماعتی که در میان ایشان امری کشته شد و موافقت ایشان در محافظت آن سر.....	۳۹۴
حکایت بیست و سوم - حکایت پیری که سوگند خورده بود که به هیچ دعوت و به هیچ جنازه حاضر نشود و سبب آن.....	۳۹۶
حکایت بیست و چهارم - حکایت عبدالله الصیرفی که همسایه توانگر او درویش شد و بازی توانگری یافت و حکایت کرد که چند کس قصدش کردند و نعمت به وی بماند.....	۴۰۱
حکایت بیست و پنجم - حکایت هم کجاوه قاضی که از قاضی حکایت کرد که دو کس دعوی داشتند، غالب صلح قبول نمی کرد حالی مغلوب شد.....	۴۰۴
حکایت بیست و ششم - حکایت ابن جصاص که در جی جواهر داشت، گم کرد و بعد از مصادرت باز یافت و مستظهر گشت.....	۴۰۶
حکایت بیست و هفتم - حکایت اسماعیل الحنانی که ابن مقله او را مصادره کرد و چون تغیر حال او بدانست شفقت فرمود و مستظهر گردانید.....	۴۰۸
حکایت بیست و هشتم - حکایت ابو عبدالله جعفر الصادق (ع) و پل جست و اهل سدوم که به دعای	

- مجویسی هلاک شدند..... ۴۱۱
- حکایت بیست و نهم - حکایت برادران ترسا، خرد و بزرگ، درویش و توانگر و تغییر و تبدیل انقلاب احوال ایشان..... ۴۱۲
- حکایت سیام - حکایت المعتمد علی الله که بواسطه قطع پرده دیبا حکم به قطع ید شخصی فرمود و باز شفقت فرمود..... ۴۱۷
- حکایت سی و یکم - حکایت پدر یحیی عروه که شعری بگفت، ممدوح نیز بیتی بگفت و او بازگشت و ممدوح حق او بر عقب فرستاد..... ۴۱۹
- حکایت سی و دوم - حکایت محمد بن سعید البیاری که بر کاتب خود لفظ تمویه را انکار کرد و حکایتی بر آن بگفت..... ۴۲۱
- حکایت سی و سوم - حکایت عتاب هارون بر مروان به سبب مدحی که معن را در غایت کرم گفت و جواب او و مدحی که گفته بود..... ۴۲۵
- حکایت سی و چهارم - حکایت مفضل بن محمد و تربیتی که از مهدی یافت به سبب گفتن بیت خنساء در غایت مدح، چون بر وی عرضه داشتند..... ۴۲۸
- حکایت سی و پنجم - حکایت اصمعی با بقال محلت و استهزای او به جهت تعلم و غایت شرف اصمعی به علم و توسل بقال به خدمت او..... ۴۳۰
- حکایت سی و ششم - حکایت مأمون خلیفه و آن مرد که هر روز به خرابه های برامکه می رفت و نوحه می کرد و تفحص آن حال..... ۴۳۴
- حکایت سی و هفتم - حکایت جوانی کوفی در غایت ظرافت که درویش شد و به سبب جوان دیگر مستغنی گشت..... ۴۴۰
- حکایت سی و هشتم - حکایت کرم امیر بصره که او را چند جواهر فاخر ضایع شد، نشان یافت و محابا کرد و سبب خلاص تلقین او کرد و حکایت مغضوب علیه..... ۴۴۴
- حکایت سی و نهم - حکایت امیر عباس که شخصی را به مزاح براتی نوشت به سه سیلی، آن محصل بدان مستظهر گشت..... ۴۴۷
- حکایت چهلم - حکایت فضل بن سهل با دوست میوه فروش که چون به منصب رسید با او عنایت کرد و او دفع دشمنان او کرد..... ۴۵۰
- حکایت چهل و یکم - حکایت صالح بن علی، چون از وزیر مردود بازگشت سوگند بخورد که پی او نرود، خلیفه بازخواست کرد تا عذر خواست..... ۴۵۵
- حکایت چهل و دوم - حکایت فضیل بن عیاض و درویشی که محتاج بود و به برکت یک درم که بداد

۴۵۹	جهت دفع خصم از دیگری، از حق مراد یافت.....
	حکایت چهل و سوم - حکایت یحیی بن خالد یا پسر اوفضل و احسانی که او با احمد بن یزید در
۴۶۱	اضطرار او کرده بود و آسوده شد.....
	حکایت چهل و چهارم - حکایت وزیر مهدی عباسی که جمعی او را بشارت وزارت دادند و او
۴۶۹	هریک را وعده داد و همه به مقصود پیوست.....
	حکایت چهل و پنجم - حکایت مأمون و هبیری که وزیر او را ملازمت می نمود و او انکار کرد تا
۴۷۲	خلیفه بر تربیت او چیزی فرمود به چیزها برسید.....
	حکایت چهل و هشتم - حکایت امتحانی که هارون براصمعی در فضل او کرد و محمود آمد و به غایت
۴۷۶	شهرت و ثروت و نعمت برسید.....
	حکایت چهل و نهم - حکایت عمرو بن مسعده با شخصی که در کشتی بود و گفت که پیشه تو چیست؟
۴۸۰	گفت که بافنده ام، و مباحثه ایشان در انواع کتابت.....
	حکایت چهل و هشتم - حکایت شخصی که از اضطرار از بغداد آواره شد و به از مدتی باز آمد و
۴۸۵	زنش به دایگی طفل خلیفه نعمتها با خود جمع کرده بود.....
۹۲	باب هشتم.....
	در حکایت حال کسانی که به کشتن نزدیک شده بودند و نجات یافتند، و مرگ با خود مقرر کرده
	بودند و حیات دیدند. و در این پانزده حکایت است:
	حکایت اول - حکایت مأمون خلیفه با عم او ابراهیم که در غیبت او متقلد خلافت شد و حبس و
۴۹۲	جواب او.....
	حکایت دوم - حکایت ابراهیم بن المهدی که مدتی متواری شد و برزی زنان برآمد و بگریخت و
۴۹۴	چون بگرفتندش خلاص یافت.....
	حکایت سوم - حکایت عذرا ابراهیم در پیش مامون و تشبه حال خود به سعید بن العاص در پیش
۴۹۸	معاویه و مرحمت او.....
	حکایت چهارم - حکایت تغیر مامون با عم خود در مقام خلوت به سبب شعری که بخواند و عذر او و
۴۹۹	مرحمت آن.....
	حکایت پنجم - حکایت فرستادن محمد امین بکر را به طوس به عیادت رشید و نامه های طاهر به
۵۰۲	پنهانی و خوف او و خلاص او به مرگ رشید.....
	حکایت ششم - حکایت برادران سخی و بخیل که بخیل قصد برادر کرد و کارد بر خویشتن زد و
۵۰۵	هلاک شد.....

حکایت هفتم - حکایت دختر قاضی که نباشی می‌کرد و شخصی دست او بینداخت و در نکاحش آورد. و بعد از استیلای آن عورت خلاص یافت. ۵۰۷

حکایت هشتم - حکایت شخصی که بر دختر عم عاشق شد و از او به دست پیمان اسب شبکه خواستند؛ و آنچه بدان سبب مشقت یافت. ۵۱۴

حکایت نهم - حکایت شخصی که در راه به راهبی رسید و راهب به ظاهر تملق نمود و قصد او کرد و آن شخص، راهب را هلاک کرد. ۵۱۸

حکایت دهم - حکایت غلام عبسی شاعر که بگریخت و چون خواجه غلام را بیافت قصد خواجه کرد و خواجه خلاص یافت. ۵۲۱

حکایت یازدهم - حکایت علی بن عیسی قمی که محصل او در بقایای مال بر او اصرار می‌نمود، به دشمن خود التجا کرد و زر یافت. ۵۲۴

حکایت دوازدهم - حکایت فضل بن یحیی که پدرش از عماره هزار هزار درم به وقت احتیاج بگرفت و بعد از آن باز وی برد و گفت خزینه دار تو بودم. ۵۲۶

حکایت سیزدهم - حکایت خلاص دادن قاضی القضاات احمد بن ابی دؤاد قاسم بن عیسی را از دست افشین بعد از تسلط خلیفه به حد تمام. ۵۲۹

حکایت چهاردهم - حکایت غضب ملک عجم به گناه خرد با خوانسالار خود و خلاص یافتن او از سیاست، به گناه بزرگ. ۵۳۵

حکایت پانزدهم - حکایت حجاج که شخصی بر وی خروج کرد و چون بر وی ظفر یافت به سبب حق قدیم که ثابت گردانید ببخشید و خلاص یافت. ۵۳۷

باب نهم ۵۴۰

در حال جماعتی که به ملاقات حیوانی مهلک امید از حیات بیریدند و به سببی از اسباب نجات یافتند و به مراد رسیدند. و این باب مشتمل است بر دوازده حکایت:

حکایت اول - حکایت ابراهیم الخواص که بر لوح کشتی خلاص شد و چون گوشت فیل نخورد از هلاکت ایمن شد. واللّٰه اعلم. ۵۴۰

حکایت دوم - حکایت پیرزالی که صدقه به درویش داد و در حال فرزندش در سفر از دهان شیر خلاص یافت. ۵۴۲

حکایت سوم - حکایت شخصی که شیر او را در بیشه برد و اطفال او به خانه بردند، خلاص یافت و باهمیان زر به خانه خود رفت. ۵۴۴

حکایت چهارم - حکایت غلام وزیر که به دمشق رفت و بر اعضای او جراحات دزدان، که بواسطه شیرى از ایشان خلاص یافت.....	۵۴۶
حکایت پنجم - حکایت جوانی که از بیشه شیرى روی به وی نهاد و بواسطه باد برو که گیاهی است خلاص یافت.....	۵۵۲
حکایت ششم - حکایت شخصی که به خانه‌ای فرود آمد و مفلوج بود و آن خانه را به سبب کژدم بازگذاشته بودند و از زخم کژدمان از فلج خلاص شد.....	۵۵۳
حکایت هفتم - حکایت دیسم از حادثه زن و طفل، و افتادن طفل در آب و ربودن عقاب و خلاص بچه از پنجه عقاب.....	۵۵۵
حکایت هشتم - حکایت فیلی که صیاد را برد تا ماری را که مزاحم او بود بکشت و او را با خروارها استخوان فیل با مقام خود آورد.....	۵۵۷
حکایت نهم - حکایت مروان بن شعیب که از تهور مستی روی به بیشه نهاد و آدمی را و خود را از دهان شیر خلاص داد.....	۵۶۱
حکایت دهم - حکایت شخصی که شیرى و اردهایی روی به وی آوردند و از اخلاص مناجاتی بگفت، او را ببوئیدند و بگذاشتند.....	۵۶۴
حکایت یازدهم - حکایت ابوسائب القاضی که به مسجد حصاری با یک کس از آنجا بود شیرى در آنجا رفت و مؤذن هلاک شد و ایشان خلاص شدند.....	۵۶۵
حکایت دوازدهم - حکایت شخصی که پدرش را شیر در بیشه بخورد و او را نیز در بیشه برد و خلاص یافت و همیان زر پدر خود بیافت.....	۵۶۹
باب دهم.....	۵۷۱
در ذکر جماعتی که به علت عسر و بیماری سخت مبتلا شدند و بعد از نومیدی به لطیفه‌ای از لطائف صنع باری تعالی ناگاه از آن عسرت به ثروت رسیدند و شفا یافتند. و این باب مشتمل است بر هشت حکایت:	
حکایت اول - حکایت لیب عابد که از بندگی به خواجگی رسید و بعد از غایت علت و افلاج شفا یافت.....	۵۷۱
حکایت دوم - حکایت جوانی که خون از گلو بر می انداخت، و محمد زکریا به حذاقت او را دوا کرد و شفا یافت.....	۵۷۵
حکایت سوم - حکایت مؤلف کتاب که گوید شخصی را که در معده رفته بود و هیچ امید حیاتش نبود طبیبی دوا کرد و شفا یافت.....	۵۷۷

حکایت چهارم - حکایت شخصی که درازگوشی داشت و با آن واقعه کرد و دانه جو در ذکرش بگرفت و طبیبی به حذاقت بیرون آورد..... ۵۷۹

حکایت پنجم - طبیب مصری که رنجوری را که امید دوا نبود شفا داد..... ۵۸۲

حکایت ششم - حکایت شخصی که مستسقی بود و امید صحتش نبود، ملخ بریان کرده بخورد و شفا یافت، واللہ اعلم..... ۵۸۴

حکایت هفتم - حکایت علوی مستسقی که اعراب او را بیردند و در میان اعراب ماری بزرگ بخورد، اسهال کرد و شفا یافت..... ۵۸۶

حکایت هشتم - حکایت جبرئیل طبیب که هارون الرشید را که اطعمه بسیار خورده بود و بیهوش شده، به حجامت مداوا کرد..... ۵۸۸

باب یازدهم..... ۵۹۲

در حکایت جماعتی که به استیلای لصوص و قطاع الطريق گرفتار گشتند و اموال و مواشی ایشان مسلوب شد و به لطف باری تعالی از چنگ ایشان خلاص یافتند. و این باب مشتمل است بر ده حکایت: حکایت اول - حکایت دعبل شاعر که مرثیه خاندان رسول (ص) گفت از مأمون تشریف یافت و به برکت آن مال او از دست کردان خلاص شد..... ۵۹۲

حکایت دوم - حکایت حارثی شاعر که کردی مال کاروان بیرد و او را ضرری نرسانید و به سلامت ماند..... ۵۹۶

حکایت سوم - حکایت قاضی تنوخی که نایب او را پسری محبوب بود و دزدان در کشتی بر او افتادند و آن پسر او را خلاص داد..... ۶۰۰

حکایت چهارم - حکایت خادم ابن مقله که دزدان بروی غالب شدند و اموال مقاسمه کردند و او خاتم خلیفه بداد و خلاص شد..... ۶۰۲

حکایت پنجم - حکایت واسطی که به کلید خود در بصری بگشاد و زر بیرد و بصری به واسط رفت و قفل او بگشاد و زر به بصره آورد..... ۶۰۵

حکایت ششم - حکایت شخصی که عزم بصره داشت و دزدی رفیق او را بست، و باز دزد بر وی غالب شد و شیری او (دزد) را از سینۀ او بربرد..... ۶۰۸

حکایت هفتم - حکایت شخصی که با ناینبایی و کشتیبانی در کشتی بود به آواز نایبنا بیهوش شد، چون به هوش آمد پانصد دینار او ضایع شد و در خانه نایبنا بیافت..... ۶۱۱

حکایت هشتم - حکایت شخصی که در جوانی تفحص دزدان کردی، دزدی در دکان او رفت و او

رفت و او به فراست از حراس تفحص کرد تا مال بیافت..... ۶۱۷
 حکایت نهم - حکایت شخصی که به آسیا رفت و قوت چند روزه ببرد و دیگری قوتهای او بخورد و
 به قوت مردی غله او به یک لحظه آرد کرد..... ۶۲۰
 حکایت دهم - حکایت ابوعلی که قصد قافله حج کرد و تمام استظهار ایشان بازگرفت و شخصی به
 زینهار از او سلاحی و اسبی بخواست و تمام مال به مردی گرفت..... ۶۲۵

باب دوازدهم..... ۶۳۱

حکایت زمره‌ای که به خوف و استتار مبتلا شدند و عاقبت آن خوف و استتار به امن و مسار
 مبدل گشت. و این باب مشتمل است بر دوازده حکایت:
 حکایت اول - حکایت یکی از مغنیان که پیش هارون شعر یحیی بخواند، حال او تفحص کرد، محتاج
 بود، او را مستغنی گردانید..... ۶۳۱
 حکایت دوم - حکایت انقلاب بنی امیه و تغلب بنی عباس و قرار مسند خلافت بر جماعت
 عباسیان..... ۶۳۳
 حکایت سوم - حکایت عبدالله بن قیس الرقیات که بعد از انقلاب حال جعفر به عبدالملک توسل کرد
 و قصیده‌ها بگفت و تشریف یافت..... ۶۰۰
 حکایت چهارم - حکایت عبدالله بن الحجاج که بعد از قتل ابن الزبیر به عبدالملک توسل کرد و
 قصیده‌ای گفت و خلاص و تشریف یافت..... ۶۴۴
 حکایت پنجم - حکایت فضل بن الربیع که بعد از قتل محمد امین مدتها پنهان شد، و زنی غمازی کرد.
 او خلاص یافت و غماز مالش دید..... ۶۴۸
 حکایت ششم - حکایت پادشاهزاده هندوستان که در سفر رفیق او را طعام نداد و او در حضر چندان
 تلطفش فرمود که به مفاجا بمرد..... ۶۵۴
 حکایت هفتم - حکایت محمد بن یحیی و تغیر حال او و نصب احمد کوفی و حمایت او محمد را، و
 عاقبت بواسطه خاله مقتدر خلاص یافت..... ۶۵۸
 حکایت هشتم - حکایت معن و تغیر جعفر با او و سخاوت طالب او و محاربه و مقاومه و مشاعره و
 رضای ایشان باهم..... ۶۶۹
 حکایت نهم - حکایت قطن بن معاویه که بعد از قتل ابراهیم بن الحسن به ابو جعفر توسل کرد و بعد از
 عقاب خدم او به مقصود رسید..... ۶۷۴

حکایت دهم - حکایت ناظری بعد از عتاب سیف الدوله و غضب کافور به سبب تهمت، و ابوالقاسم و محمد اسمری مدد کردند و سیف الدوله انعام فرمود. ۶۷۸
 حکایت یازدهم - حکایت فضل بن عباس و درخواست او کتاب را از زینب سلیمان و حکایت او بر کتاب و وفادیدن از آن. ۶۸۳
 حکایت دوازدهم - حکایت جوانی که از دیوان ابراهیم الطاهری بگریخت و به یافتن هفت هزار دینار از سوراخ موش به ثروت رسید. ۶۸۹

باب سیزدهم

در حکایت حال جماعتی که مدتی محنت و شدت عشق کشیدند و عاقبت در کامرانی و شادمانی به مراد دل رسیدند. و این باب مشتمل است بر دوازده حکایت:
 حکایت اول - حکایت عمر بن دویره که بر دختر عم خویش عشق آورد و عم به وی نداد. یک شب به خانه عم رفت به دزدی، او را متهم کردند و بگریختند و بر حاکم عرضه داشتند، چون حال بر حاکم روشن شد دختر را با او نکاح کرد و احسانها فرمود. ۶۹۲
 حکایت دوم - حکایت ابوالحسن الافطس که بر کنیزکی عشق آورد و آن کنیزک را با تجمل تمام خادمان خلیفه در عماری با نعمت فراوان به وی آوردند. ۶۹۷
 حکایت سوم - حکایت جوان بغدادی که کنیزک مغنیه صاحب جمال داشت، از غایت عشق خود را به غرقاب انداخت و در بیشه ها گم شد و بهای آن از وی بدزدیدند و او به مزدوری افتاد و بعد از خلاص از این ورطه ها کنیزک به نکاح با نعمت فراوان به وی رسید. ۷۰۷
 حکایت چهارم - حکایت خواجه ای که کنیزک مغنیه صاحب جمال بفروخت و بها بستد و از عشق پشیمان گشت. کنیزک و خواجه فروشنده هریک شعری بخواندند، مشتری را رقت آمد، کنیزک و بها به وی بخشید، والله اعلم. ۷۲۸
 حکایت پنجم - حکایت جعفر برمکی که خواست تا کنیزک خرد، فروشنده کنیزک طاقت نیاورد و به حضور او کنیزک را آزاد کرد. جعفر ایشان را نکاح بست و بهائی که داشت بدیشان ببخشید و الله اعلم و احکم. ۷۳۳
 حکایت ششم - حکایت فقیه خراسانی که در بغداد از غایت احتیاج کنیزک خود بفروخت به اهل ابی بکر بن ابی حامد. چون او را بی طاقتی او معلوم شد بفرمود تا کنیزک به وی دادند و بها نیز به وی بخشید و تا در بغداد بود مشاھر به وی می داد. ۷۴۸
 حکایت هفتم - حکایت اسحاق موصلی که بر کنیزک مغنیه عشق آورد و یک ماه خدمت خواجه او کرد تا او را به وی بخشید. ۷۵۳

حکایت هشتم - حکایت اشتر و جیدا و عشق ایشان بایکدیگر و زحمتی که نمیر به سبب مقصود ایشان دید.....	۷۶۲
حکایت نهم - حکایت جوان بزاز که از طعام چهل بار دست بشت و سبب آن دختری که از دارالخلافت در نکاح داشت.....	۷۷۱
حکایت دهم - حکایت جوانی از راذان که زن بر وی خشم گرفت و عذر او نشنید و خود شعری بخواند و باوی صلح کرد و عذر ها خواست.....	۷۹۲
حکایت یازدهم - حکایت امرؤ القیس و زن که خواستن او و سؤالها و جوابها و عذر غلامش و حاصل شدن مقصود.....	۷۹۸
حکایت دوازدهم - حکایت قیس و لبنی و عشق ایشان بر یکدیگر و حاصل شدن مقصود ایشان بعد از شوهر کردن لبنی بواسطه شفاعت کردن امیرالمؤمنین حسین بن علی بن ابی طالب (ع).....	۸۰۴
به آخر انجامید فهرست کتاب بعون الله و حسن توفیق. و صلی الله علی محمد و آله و سلم تسلیماً کثیراً.	
تعلیقات.....	۸۱۹
فهرست لغات و ترکیبات.....	۸۶۰
فهرست آیات قرآن کریم.....	۸۸۲
فهرست احادیث و اقوال.....	۸۸۹
فهرست امثال و حکم عربی.....	۸۹۱
فهرست امثال و حکم فارسی.....	۸۹۳
فهرست نامهای کسان.....	۸۹۴
فهرست نام جایها.....	۹۰۸
فهرست کتابها.....	۹۱۲
فهرست اقوام و قبایل و فرق (ملل و نحل).....	۹۱۳

مقدمهٔ نچاپ اول

متن عربی الفرع بعدالشدۀ

مؤلف متن عربی «فرع بعدالشدۀ» ابوعلی مُحَسِّن بن علی بن محمد بن ابی‌الفهم داود بن ابراهیم تنوخی، و نام اصلی کتاب (الفرع بعدالشدۀ) است. پدر مؤلف، قاضی ابوالقاسم علی تنوخی در ذی‌الحجهٔ سنۀ ۲۸۷ هجری قمری در انطاکیه متولد شد. در اوان جوانی به سال ۳۰۶ هجری به بغداد رفت و بر مذهب ابی‌حنیفه به تعلیم فقه پرداخت. سپس به سمت قاضی اهواز و نواحی اطراف آن منصوب، و مدتی نیز در کوفه و واسط و حمص و نواحی شام به شغل قضا مشغول شد. پس از چندی به نزد سیف‌الدوله حمدانی رفت و سیف‌الدوله او را مورد اعزاز و اکرام قرار داد. در ربیع‌الاول سال ۳۴۲ در بصره درگذشت و در مرید مدفون گردید. قاضی ابوالقاسم تنوخی به قوهٔ حافظه شهرت داشت و پسرش ابوعلی محسن تنوخی (مؤلف کتاب) روایت کرده‌است که وی گذشته از حفظ اشعار شاعران دورهٔ جاهلی و مخضرمین، مسائل فقهی و حدیث و کلام و منطق و هندسه و هیئت، هفتصد قصیده از ابوتمام و بحرّی از حفظ داشت.^۵

احوال و زندگانی مؤلف:

قاضی محسن تنوخی در شب یکشنبه ۲۶ ربیع‌الاول سال ۳۲۷ هجری در بصره تولد و در اهواز نشوونما یافت. مدتی در بغداد به سربرد (تا حدود ۳۵۱ هجری) و سپس عهده‌دار شغل قضا در عسکر مکرم (نزدیک اهواز) گردید.

از آثار وی^۱ چنین برمی‌آید که در سال ۳۵۴ در اهواز بوده است، زیرا از ملاقات خود با شاعر معروف عرب، متنبی در آن تاریخ خبر داده است. از احوال وی در فاصلهٔ سنوات ۳۵۰ تا ۳۶۰ اطلاع روشنی در دست نداریم. ظاهراً در سال ۳۶۳ عهده‌دار منصب قضای واسط شده و تا سال ۳۶۵ هجری در این سمت باقی بوده‌است. در سال ۳۶۶ عهده‌دار کتابت قاضی‌القضاة ابی‌العباس بن ابی‌الشوارب در بغداد گردید و از

* - نقل از کتاب (تنوخی و نشوارالمحاضرة) به تحقیق بدری محمد، و مقدمه (الفرع بعدالشدۀ) طبع قاهره.

۱ - نقل از کتاب (تنوخی و نشوارالمحاضرة) تألیف: بدری محمد، الفرع بعدالشدۀ طبع قاهره.

۲ - الفرع بعدالشدۀ، و نشوارالمحاضرة

این تاریخ است که دورهٔ زندگانی جدید وی آغاز می‌شود.

در عهد خلیفه الطائع لله، تنوخی به وی پیوست و در سلک ندیمان و مصاحبان او درآمد. در سال ۳۷۱ برای دومین بار با عضدالدوله دیلمی به همدان رفت. بعد از وفات عضدالدوله در سنهٔ ۳۷۳ به بغداد برگشت و در آنجا اقامت کرد. در این احوال پدرش وفات کرد و او دچار سختی و تنگدستی شد. احتمالاً در همین ایام به تألیف کتابهای (الفرج بعدالشدّة)، و (نشوارالمحاضرة) پرداخته است.^۱ سرانجام در روز دوشنبه بیست و پنجم ماه محرم سال ۳۸۴ در سن پنجاه و شش سالگی در بغداد درگذشت.

استادان تنوخی:

خانوادهٔ تنوخی اهل علم و ادب بوده‌اند، و پدرش نخستین معلم او بود و بدین سبب است که می‌بینیم در کتابهایش مطالبی از او روایت می‌کند.

وی از دو تن از معلمانش به نامهای: ابی جعفر و محمد بن الفضل بن حمید الصیمری نام برده است. اما استادان و شیوخ وی عبارتند از:

۱- واهب بن یحیی المازنی

۲- حسن بن محمد بن عثمان النسوی

۳- ابوالعباس الاثرم (از اهالی بصره)

۴- محمد بن یحیی الصولی

۵- ابوبکر بن داسة التمار البصری (متوفی ۳۲۰ هجری)

۶- احمد بن عیید الصفار

۷- محمد بن الحسن بن جمهور الکاتب که تنوخی او را جزو شیوخ اهل ادب در بصره ذکر کرده است.

از میان کسانی که تنوخی در بغداد از آنان استماع اخبار کرده ابوالفرج اصفهانی، صاحب کتاب اغانی است. تنوخی در کتابهای خود: (الفرج بعدالشدّة)، (نشوارالمحاضرة) و (المستجد من فعلات الاجواد) از وی روایات بسیاری نقل کرده است.

در آثار تنوخی تأثیر مذهب حنفی و عقاید معتزله بخوبی مشاهده می‌شود.

آثار وی:

۱- المستجد من فعلات الاجواد^۲. ظاهراً کوچکترین کتاب اوست (بجز دیوان شعرش، که مقدار اشعار آن بر ما معلوم نیست). در این کتاب چنانکه از اسمش پیداست دربارهٔ بخشنده‌گان و کریمان عصر جاهلی و ادوار بعد تا

۱- تنوخی و نشوارالمحاضرة، باری محمد
۲- این کتاب به تصحیح محمد کردعلی در دمشق چاپ شده است (۱۹۷۰)

روزگار مؤلف سخن رفته است. آنچه این کتاب را از دیگر آثار تنوخی متمایز می‌سازد آنست که در آن برخلاف (نشوار) و (فرج) کمتر لغات عامیانه به کار رفته است.

۲- الفرج بعدالشدۀ کتابی است که از حیث حجم بین نشوار و مستجاد قرار دارد و درباب آن بتفصیل سخن خواهد رفت.

۳- نشوارالمحاضرة (و اخبارالمذاکره) که جامع‌التواریخ نیز خوانده می‌شود. نشوار از واژه فارسی (نشخوار) گرفته شده و تنوخی آنرا به معنی حدیث آورده است. برخی از ادبا و مورخان مانند یاقوت حموی نام این کتاب را به همین صورت (نشوارالمحاضرة) ضبط کرده‌اند. جماعتی دیگر از ادبا و نویسندگان نام آنرا تحریف کرده و به صورت (نشوانالمحاضرة) نوشته‌اند (از قبیل ابن خلکان، دمیری، یافعی، سیوطی، حاج خلیفه و دیگران). این کتاب از حیث کمیت و حجم بزرگترین اثر تنوخی محسوب می‌شود. وی تألیف این کتاب را در سال ۳۶۰ هجری آغاز کرده و بعد از سال ۳۷۳ به پایان برده است. در این کتاب مطالب گوناگونی از قبیل: وصف مراحل حیات انسان، اخلاق قضات، جودبرامکه، امثله صوفیه، حکایات خلفا و امرا و وزرا و ادبا و فقها و تجار و عیاران و سایر طبقات اجتماع آمده است. مؤلف در این کتاب از اشعار شاعران معروفی چون: ابوالقاسم عبدالله بن محمدالصوری (شاعر شام)، ابوالفرج عبدالواحد بن نصرالمخزومی معروف به (البیضا) (از شاعران عهد سیف‌الدوله حمدانی)، ابو فراس الحارث حمدانی، ابوالفضل محمد بن عبدالله بن المرزبان الکاتب الشیرازی، و ابوالحسن محمد بن غسان بن عبدالحبار بن احمدالداری، استفاده کرده و بیت یا ابیاتی از آنان را در کتاب نقل نموده است.

تنوخی گذشته از مشاهدات و روایات شفاهی، در تألیف کتاب از برخی آثار نیز سود جسته است مانند: آثار وهب بن منبه، اغانی ابوالفرج اصفهانی و دواوین شاعران. وی این کتاب را بر اساس مسموعات و مشاهدات و مذاکرات خود با دیگران (مانند قضات، نویسندگان و شعرا و سایر طبقات مردم) تألیف نموده و به علت ورود در مسائل گوناگون آنرا به بابهای معینی منقسم و مرتب نکرده است.

قاضی تنوخی گاه هنگام نقل اشعار به نقد آنها می‌پردازد و در نثر نیز همین شیوه را مرعی و ملحوظ می‌دارد. اصناف و طبقاتی که در این کتاب ذکری از آنان به میان آمده یا حکایتی از ایشان نقل شده است عبارتند از: خلفا مانند: رشید، مأمون، مستعین، مقتدر، معتصم، متوکل، مهدی و واثق.

امرا و سرداران، مانند: سبکتکین، عضدالدوله، عمادالدوله، معزالدوله، ایتاخ، ناصرالدوله و غیره.

وزرا، مانند: حسن بن سهل، جعفر بن یحیی برمکی، فضل بن ربیع، ابن مقله و غیره.

قضات، از قبیل: ابوالقاسم تنوخی (پدر مؤلف)، ابن ابی دواد و ابو یوسف انصاری (قاضی بغداد در عهد مهدی و هادی و رشید).

امم و قبایل مختلف، مانند: بصریون، برامکه، بنی‌هاشم خوارج، اهل روم و زنگ، شعوبیه، صوفیه، عیاران،

قراμπه، مجوس، معتزله، نصاری و غیره.

اماکن مختلف مانند: اندلس، انطاکیه، اهواز، بصره، بغداد، حلب، خراسان، بیت المقدس، دمشق، ری، سجستان، شیراز، عمان، فارس، قزوین، کوفه، مصر، موصل، نهروان، همدان، هند و یمن. فرهنگ و علوم گوناگون، مانند: تاریخ، حکیم، خازن، خراج، دارالضرب، درهم، دینار، دیوان، سلطان، شطرنج، طب، عامل، علوم، فقه، فلسفه، قائد، قاضی القضاة، کاتب، کلام، محاسب، مغنی، ندیم، وزارت، وزیر، وکیل، یاقوت اصغر و غیره*.

ترجمه فرج بعد از شدت (کتاب حاضر)

نخستین بار سدیدالدین^۱ محمد بن محمد عوفی کتاب (الفرج بعدالشدّة) تألیف قاضی تنوخی را به پارسی درآورد، و دراین باره در باب هفتم از قسم چهارم جوامع الحکایات گفته است: «و قاضی محسن تنوخی کتاب الفرج بعدالشدّة را تألیف کرده است اندرین معنی و آن کتابی مرغوبست و مؤلف (یعنی عوفی) آن کتاب را به لغت پارسی ترجمه کرده است و بیشتر حکایات درین مجموع مسطور است». همچنانکه عوفی خود گفته است بیشتر حکایات الفرج بعدالشدّة در جوامع الحکایات نقل شده ولی متأسفانه آن ترجمه او بالاستقلال باقی نمانده است^۲.

(هرمان اته) در فهرست نامه خود حدس زده است که ترجمه حسین بن اسعد مقدم بر ترجمه عوفی است. از مقدمه ترجمه حسین بن اسعد چنین برمی آید که وی زمانی که منشی مخصوص عزالدین بن طاهر زنگی الفریومدی که از جانب امیر ارغوان به حکمرانی خراسان منصوب شده بود این کتاب را ترجمه و به وی اهدا کرده است (بین سالهای ۶۵۱ و ۶۶۰ هجری). باوصف این مسلم است که حسین بن اسعد حداقل سی سال بعد از عوفی فرج بعدالشدّة را ترجمه کرده است^۳.

دهستانی دومین کسی است که کتاب مذکور را به پارسی درآورد. وی کتاب خود را (جامع الحکایات) نامید و همچنان که اشاره شد این ترجمه را به عزالدین طاهر بن زنگی فریومدی تقدیم داشته؛ و بعد از شرح مستوفائی که درباره (دستور اعظم صاحب السیف والقلم طاهر بن زنگی الفریومدی) داده نوشته است که چون اهل زمانه او که به شدت و بلا مبتلی بودند در کنف عنایت و حمایت وزیر مذکور از مصائب نجات یافته به دولت و فراغت و آسایش رسیده اند، رأی ارباب واصحاب هنر بر آن قرار گرفت تا مجموعه ای از نظم و نثر پرداخته گردد «تا در مستقبل روزگار کسانی که به محنتی و شدتی گذشته وقوف یابند و ثوق ایشان به کرم ایزد سبحانه و

* - نقل از کتاب قاضی تنوخی و نشوارالمحاضرة، تألیف بدری محمد

۱ - برخی مانند حمدالله ستوفی در تاریخ گزیده لقب او را نورالدین نوشته اند (مقدمه جوامع الحکایات، جلد اول از قسم سوم به تصحیح خانم ذکر کربیی مصفا)، از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ۲ - گنجینه سخن، جلد اولی تألیف استاد فقید، مرحوم دکتر ذبیح الله صفا (مقدمه کتاب)

۳ - تاریخ ادبیات ایران تألیف آقای دکتر ذبیح الله صفا، جلد سوم (بخش دوم)، مقدمه جوامع الحکایات (بنیاد فرهنگ ایران)

تعالی - در امید گشایش آن شدت مضاعف شود». پس به اتفاق تألیف چنین کتابی را به (حسین بن اسعد بن الحسن الدهستانی المؤیدی) حواله کردند و او برای تهیه مطالبی که شایسته چنین تألیفی باشد مدتی رنج برد تا در اثنای این جستجو بر مجموعه‌ای به لغت عرب تصنیف ابوالحسن علی بن محمد المداینی که مجموعاً از پنج ورق بیش نبود، دست یافت. موضوع آن کتاب احوال کسانی بود که «به شدت و بلائی مبتلی بوده‌اند و بعد از آن، آن غم به شادمانی و آن سختی به آسانی بدل گشته‌است». و اسم آن مجموعه (الفرج بعد الشدة والضیقه) بود، و علاوه بر این به کتابهای متفرق دیگری که دارای مطالبی از همین قبیل بود مراجعه و حکایاتی بر آن اضافه کرد، و آنچه از کتب متفرقه در توارخ یافت با اشعاری که در آنها بود به فارسی نقل کرد و از خود نیز ابیاتی بر آنها افزود و در آخر هر حکایت نیز نتیجه‌ای را که از آن بدست می‌آمد اضافه کرد و اشعار عربیه و فارسی از گفته‌های خود ملایم آن فصل ثبت کرد و این مجموعه را «جامع الحکایات فی ترجمة الفرج بعد الشدة والضیقه» نام نهاد.

از گفتار دهستانی چنین برمی‌آید که یا او به کتاب قاضی تنوخی دست نیافت و یا همان کتاب را که تنها پنج ورق از آنرا یافته بود به ابوالحسن المداینی نسبت داد و سپس از کتب متفرق دیگر حکایاتی را در همان زمینه بر مطالب پنج ورق مذکور افزود.^۱

به نظر استاد دانشمند جناب آقای دکتر ذبیح‌الله صفا: از میان این «کتب متفرقه» یکی باید همان ترجمه پارسی نورالدین (سدیدالدین) محمد عوفی از الفرج بعد الشدة باشد که علی‌الظاهر دهستانی قسمتهایی از آنرا برداشته و به کتاب خود آورده و حقیقت حال را از خواننده پنهان داشته است.^۲

شادروان ملک‌الشعرای بهار می‌نویسد:^۳

«تألیف دیگر او (عوفی) ترجمه کتاب الفرج بعد الشدة است تألیف قاضی محسن تنوخی که قسمتی از آنرا مؤلف جوامع الحکایات در باب هفتم از قسم چهارم و سایر ابواب آورده‌است ولی نسخه آن کتاب هنوز به نظر حقیر نرسیده است و گمان دارم در تهران در یکی از کتابخانه‌های شخصی موجود باشد، و درست معلوم نیست کتاب الفرج بعد الشدة که به پارسی موجود می‌باشد و مترجم آن حسین بن اسعد بن الحسن المؤیدی الدهستانی است انتحال آن کتابست یا ترجمه‌ایست جداگانه؟»

شادروان استاد سعید نفیسی نوشته است:

«این حسین بن اسعد که در نسخه‌های خطی ترجمه او نسبش را الویزی نوشته‌اند و در چاپ آنرا به (المؤیدی) تحریف کرده‌اند پیدا است که از مردم الویز دهی بوده است که هنوز در شهریار معروفست و کتاب فرج بعد الشدة قاضی ابوعلی محسن بن علی تنوخی را در حدود ۶۷۰ هجری به فارسی ترجمه کرده و درین ترجمه

گاهی اِزین عبارت پردازیها دارد»^۱

متن عربی فرج بعدالشدّة مجموعه‌ای از داستان است در چهارده باب با عناوین مختلف که همه بر محور اصلی فرج پس از شدت قرار گرفته است. قبل از قاضی تنوخی، ابوالحسن علی بن محمد مدائنی کتابی در پنج یا شش صفحه برای گشایش و فرج و رهایی بندگان خدا از جنگال هم‌وغم در احوال و اخبار کسانی که به سختی مبتلا بودند و در آخر به راحت رسیدند جمع آورد و نام آنرا (فرج بعدالشدّة والضيقة) نهاد.

همچنین محمد بن ابی‌الدنیا به جمع اخبار و احادیث در توکل و صبر بر بلا و مواظبت بر دعا و نظائر آن همت گماشت و بیست صفحه از این دست گرد آورد. کار بزرگ تنوخی در فرج بعدالشدّة گردآوری داستانهای تاریخی است. او در این داستانها جزئیات دوره زوال خلافت عباسی را برای ما به شیرینی تمام مجسم می‌سازد و خصوصیات اجتماع زمان خود را که لبریز از کینه، حسادت و نمک‌شناسی و ناسپاسی است نقاشی می‌کند.^۲

صحنه وقوع بیشتر حوادث، بغداد، کوفه، بصره، اهواز و مراکز مهم دیگر است. در فاصله سی و اند سال دو ترجمه از (فرج بعدالشدّة) به فارسی به تحریر در آمد که اولی متعلق به سدیدالدین محمد عوفی است (در تاریخ ۶۲۱ هجری)، و دومی منسوب به حسین بن اسعدالدّهستانی المؤیدی (بین سالهای ۶۵۱-۶۶۰ هجری). از ترجمه عوفی هنوز نسخه کامل و مرتبی بدست نیامده است.

مرحوم قزوینی می‌نویسد: «معلوم نیست ترجمه کتاب الفرج بعدالشدّة حسین بن اسعد بن الحسن الدّهستانی که امروز در دست است مقدم یا مؤخر بر ترجمه نویسنده العوفی باشد چون به طور قطع نمی‌توان گفت که حسین بن اسعد در چه زمانی می‌زیسته است»^۳.

هرمان اته در کتاب (تاریخ ادبیات فارسی) خود آورده است:

«قدیمترین این نوع (داستانها) همانا «کتاب الفرج بعدالشدّة» است که آنرا حسین بن اسعد دهستانی از (فرج) عربی العبارة تألیف ابوعلی المحسن ملقب به قاضی التنوخی (متوفی ۳۸۴ هجری) به فارسی نقل کرد و به نام وزیر عزالدین طاهر بن زنگی فریومدی (جوارسزوار) کرد. عزالدین طاهر همانست که بعد از وقوع جنگهای موطن خود را سکونت و امان بخشیده بود. اتحاف این کتاب به نام وزیر مذکور اواسط قرن ششم هجری به عمل آمد و آن مرکب از ۱۳ فصل با منتخبات فراوانی است از حکایات. تحریر جدیدی از آن کتاب یا شاید ترجمه جدیدی از اصل عربی به امر ناصرالدین قباچه سلطان سنه (۱۲۲۸-۱۲۱۰ هجری) از طرف ناشناسی تهیه شده. به زعم بعضیها محمد عوفی مؤلف تذکرة لباب الالباب هم در زمان حکومت او بود چنانکه آن کتاب را به نام عین‌الملک حسین الاشعری وزیر او کرد. اثری دیگر که به مثابه لاحقه‌ای به کتاب مزبور است و ظاهراً

۱ - مقدمه شامکارهای نثر فارسی معاصر، برگزیده‌ترین آثار طالب اوف، علی‌اکبر دهخدا (تألیف و تدوین اسناد سعید نفیسی)

۲ - مقدمه جوامع‌الحکایات، جلد اول به تصحیح خانم دکتر بانو مصفا (کریبی).

۳ - مقدمه میرزا محمدخان بر لباب الالباب عوفی، جلد اول (به نقل از مقدمه جوامع‌الحکایات خانم دکتر کریبی، جلد اول، طبع بنیاد فرهنگ ایران)

اصل آن از منابع هندی است کتایست به نام (گشایشنامه) که با همکاری خواجه راجگران و بکران خایت (در ۱۱۰۱ هجری) تألیف یافته و به حکم نسخه موجود در ایندیا افس (شماره ۲۰۷۷) حاوی هفت حکایت است که با شیوه بلیغ نوشته شده، ولی نسخه موزۀ بریتانی (ضمیمه ۸۳۹/۲۵) فقط شش حکایت دارد.^۱

مرحوم نظام‌الدین دو نسخه خطی از قسمت آخر ترجمۀ عوفی را که در کتابخانه (ایندیا افس) موجود است دیده و ضمن شرح و تفصیل از این دو قسمت می‌نویسد، «عوفی در ۶۲۱ که در کنایت بر مسند قضا نشسته بود این کتاب را به نام ملک ناصرالدین قباچه ترجمه کرد».

ترجمۀ حسین بن اسعد دهستانی مرتب و کامل به دست ما رسیده است. هرچند تاکنون ترجمۀ عوفی به صورت مستقل و مرتبی به دست نیامده اما به طور تقریب سه چهارم از آن در جوامع الحکایات و در فصول آن زیر عناوین متعدد و مختلف آزادانه وبدون توجه به طرح تنوخی پراکنده شده است^۲ و از آن در قسم اول شش داستان^۳، در قسم دوم دوازده داستان^۴، در قسم سوم هفت داستان^۵، و در قسم چهارم شصت و دو داستان آمده^۶، و متعاقب آنها داستانهای دیگری هم به مناسبت، از سایر مأخذ نقل شده^۷.

۱ - تاریخ ادبیات اته. ترجمۀ شادروان دکتر وضازاده شفق. صفحات ۲۳۱-۲۳۰ (چاپ پنگاه ترجمه و نشر کتاب)

۲ - مقدمۀ جوامع الحکایات جلد اول به تصحیح خانم دکتر کریمی، ایضاً مجله یمن، شماره سوم خرداد ۵۱ مقاله خانم دکتر کریمی

۳ - بابهای ششم، یازدهم، هجدهم
۴ - بابهای سوم، چهارم، ششم، چهاردهم، هجدهم و بیست و سوم

۵ - بابهای پنج، یازدهم و بیست و یکم
۶ - بابهای اول، سوم تا سیزدهم

۷ - مجله یمن، شماره سوم، خرداد ۵۱ مقاله خانم دکتر بانو مصفا (کریمی) (فرج بعد از شدت)

به نام خدا

حکیم سخن در زبان آفرین

به نام خداوند جان آفرین

(سعدی)

مقدمه چاپ سوم

چاپ اول کتاب فرج بعد از شدت در سال ۱۳۵۵ شمسی در سلسله انتشارات بنیاد فرهنگ ایران (سابق) در سه مجلد چاپ و منتشر گردید. با استقبال خوانندگان با ذوق و دوستان زبان و ادب فارسی، در مدتی کوتاه کلیه نسخه‌های آن به فروش رفت. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران این اثر ادبی و تاریخی از سوی موسسه اطلاعات چاپ شد. چون مدتها است که نسخه‌های چاپ دوم نیز نایاب شده بسیاری از خوانندگان علاقه‌مند از طریق مکاتبه یا به وسیله تلفن است به چاپ جدید این کتاب تأکید فراوان داشتند؛ خوشبختانه با لطف و همت مدیریت محترم انتشارات امید مجد چاپ سوم کتاب فراهم گردید.

از انتشارات امید مجد سپاسگزار باید این که با وجود مشکلات فراوان چاپ جدید این کتاب را جزء سلسله انتشارات خود و در اولویت قرار دارند. در خاتمه توفیق روزافزون همه خادمان عرصه علم و ادب را از درگاه ایزد منان مسألت می‌نمایم.

و ما توفیقی الا بالله

بیست هشتم شهریور ماه ۱۳۸۳

تهران - اسماعیل حاکمی

نسخ ترجمه فرج بعد از شدت

- ۱- نسخه اساس: که در این کتاب از آن به (مج) یاد می‌شود.^۱
این نسخه متعلق است به کتابخانه مجلس شورای ملی و دارای ۶۰۶ صفحه و به قطع ۱۵ × ۲۱ سانتی‌متر و تقریباً هر صفحه دارای ۱۹ سطر می‌باشد.
این نسخه تاریخ تحریر ندارد ولی از ظواهر چنین برمی‌آید که باید در اواخر قرن هفتم هجری یا اوایل قرن هشتم نوشته شده باشد.
مصحح به وسیله استاد دانشمند گرانمایه جناب آقای مدرس رضوی - سلمه‌الله - از وجود این نسخه در کتابخانه مجلس اطلاع حاصل کرد.
برخی خصوصیات شیوه رسم الخط قدیم در این نسخه رعایت شده است.
- ۲- نسخه (مجا)، مضبوط در کتابخانه مجلس شورای ملی که دارای ۵۳۶ صفحه (ناقص) و به قطع ۲۱ × ۲۹/۵۰ سانتی‌متر و تقریباً هر صفحه دارای ۲۲ سطر می‌باشد. این نسخه نیز تاریخ تحریر ندارد ولی از نسخه اساس جدیدتر است و احتمالاً در قرن هشتم یا نهم نوشته شده است. رویهم‌رفته نسخه‌ای خوب و قابل استفاده است ولی در برخی موارد سقطات و کاستیهایی دارد.
خصوصیات رسم الخط قدیم در این نسخه حفظ و رعایت شده است از قبیل: «کی» به جای «که» و «گردانید» و «فرستاد» به جای «گردانید» و «فرستاد» (که کاتب رسم الخط دال و ذال را به شیوه قدما ملحوظ داشته است).
- ۳- نسخه (ت)، محفوظ در کتابخانه موزه (توپقاسرای) استانبول.
این نسخه دارای ۴۹۲ صفحه و به قطع ۱۵ × ۲۱ سانتی‌متر و هر صفحه بین ۲۲ تا ۲۵ سطر می‌باشد. تاریخ تحریر آن در پایان نسخه ۷۰۶ ضبط شده و عبارت ناسخ چنین است: «تم الکتاب بعون‌الله» و فرغ من تحریره يوم الاثنين الرابع من شهر شوال سنة ست و سبعماية، والحمد لله رب العالمین» (حاشیه): کتبه العبد جلال الکاتب القزوينی.
اینجانب در سال ۱۳۵۰ شمسی به وسیله دوست دانشمند معظم جناب آقای دکتر محمد امین ریاحی از وجود این نسخه در استانبول آگاهی یافت و در بهمن ماه همان سال که در استانبول به تدریس زبان و ادبیات فارسی در (انستیتوی عالی اسلامی) اشتغال داشت عکسی از آن تهیه نمود. چون تا آن تاریخ قسمت عمده‌ای از کتاب با سایر نسخ مقابله و تصحیح شده بود مجدداً مطالب را با این نسخه مقابله و اختلافات را یادداشت کرد. در مجموع، این نسخه یکی از نسخ کامل و بسیار ارزنده است. این نسخه نیز دارای کلیه خصوصیات رسم الخطی قدیم است از قبیل صورتهای: «کی» به جای «که»، «چی» به جای «چه»، «آنک» بجای «آنکه» و مانند اینها.
- ۴- نسخه (م)، متعلق به استاد دانشمند معظم جناب آقای مجتبی مینوی. قطع این نسخه ۲۱ × ۲۹/۵۰ سانتی‌متر و دارای ۳۰۸ صفحه تقریباً سی سطری است.

نسخه تاریخ تحریر ندارد ولی احتمالاً در قرن دهم یا یازدهم هجری کتابت شده است. این نسخه اشعار عربی و گاه پاره‌ای از ابیات فارسی را ندارد.

۵- نسخه (مل)، متعلق به کتابخانه ملی تهران که شماره صفحات آن ۳۹۴ و قطع آن ۲۰/۵۰×۱۲ سانتی متر و هر صفحه دارای ۲۳ سطر می‌باشد. این نسخه نسبتاً مغلوط و مطالب آن ناقص است. ابیات عربی و برخی از اشعار فارسی را دربر ندارد. تاریخ تحریر آن ۱۰۸۹ هجری است.

۶- نسخه (ر)، متعلق به دوست دانشمند جناب آقای دکتر محمد امین ریاحی، که از راه لطف تا پایان کار تصحیح آنرا در اختیار این جانب قرار دادند. تعداد صفحات آن ۵۱۶ و قطع آن ۲۸/۵۰×۱۶ سانتی متر و هر صفحه دارای ۲۱ یا ۲۲ سطر است. این نسخه نیز ابیات عربی و پاره‌ای از ابیات فارسی را ندارد و از افتادگی و برخی غلطهای املائی خالی نیست با اینهمه از آن استفاده‌ها برده‌ام و در حل مشکلات در موارد بسیار از آن مدد جسته‌ام. بر خود فرض می‌دانم که در اینجا نیز یکبار دیگر از گشاده‌طبعی و جوانمردی جناب دکتر ریاحی اظهار امتنان و سپاسگزاری نمایم. این نسخه نیز تاریخ تحریر ندارد ولی از قرائن برمی‌آید که قبل از قرن یازدهم هجری نوشته نشده است.

۷- نسخه (مش)، مضبوط در کتابخانه دانشکده الهیات مشهد که دارای ۴۰۲ صفحه و به قطع ۲۰/۵۰×۱۴/۵۰ سانتی متر و هر صفحه دارای ۱۵ سطر می‌باشد. این نسخه را نیز استاد دانشمند تحریر حضرت آقای مدرس رضوی معرفی نمودند و اینجانب به هنگام شرکت در کنگره تحقیقات ایرانی مشهد در شهریورماه ۱۳۵۰ عکسی از آن تهیه نمود. این نسخه به خط نسبتاً ریز و در ربیع‌الثانی ۱۰۹۲ هجری نوشته شده و فاقد ابیات عربی و برخی اشعار فارسی و مطالب دیگر است. ۸- نسخه (د)، متعلق به کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران. این نسخه مستحبی است از کتاب فرج بعد از شدت و تنها برخی حکایات را شامل است و از اغلاط و افتادگیها خالی نیست. تعداد صفحات آن ۲۵۰ و به قطع ۲۰/۵۰×۱۵/۵۰ سانتی متر و هر صفحه دارای ۱۸ سطر می‌باشد.

۹- نسخه چاپی تهران (چا)، از انتشارات کتابخانه اسلامی به تصحیح آقای علی اکبر غفاری که با عنوان: (جامع‌الحکایات ترجمه فرج بعد از شدت تألیف حسین بن سعد بن الحسین) به چاپ رسیده است (۱۳۴۵ شمسی).

۱۰- نسخه چاپ بمبئی (چب)، که در سال ۱۲۷۶ هجری مطابق ۱۸۵۹ مسیحی به کوشش محمد حسین، خلف حاجی محمد مهدی کاشانی و به دست میرزا محمد علی شیرازی الشهیر به کشکول به طبع رسیده است.

نسخه‌های خطی دیگری نیز از این کتاب در کتابخانه‌های (ایندیا آفیس) و (موزه بریتانیا) و (رامپور) و (کتابخانه وزیری یزد) و برخی کتابخانه‌های عمومی و خصوصی دیگر موجود است که بیشتر آنها جدید و مربوط به قرون متأخر می‌باشد.

علامتهای اختصاری که در این کتاب به کار رفته است

رک	:	رجوع کنید
(م):	:	متوفی
مبج (اساس):	:	نسخه اساس (مجلس شورای ملی)
مجا	:	نسخه دوم مجلس
ت	:	نسخه توقفاپو سرای
م	:	نسخه استاد مینوی
مل	:	نسخه کتابخانه ملی
ر	:	نسخه آقای دکتر ریاحی
مش	:	نسخه دانشکده الهیات مشهد
د	:	نسخه دانشگاه تهران (کتابخانه مرکزی)
چا	:	نسخه چاپ تهران
چب	:	نسخه چاپ بمبئی (هند)
عر	:	متن عربی کتاب
ظ	:	ظاهراً

بسم الله الرحمن الرحيم

حمد و ثنا قیومی را که عجز عقول ذریات آدم از ادراک کنه ذات بی چون او چون آیات صنعش در ایجاد عالم ظاهر است و شکر و سپاس آن قدیمی^۱ را که بر^۲ وجوب^۳ ازلیت او^۴ آثار قدرت در تکوین مکونات برهانی^۵ شاهر^۶ و دلیلی باهر است. آن حکیمی که ارواح مقدس را با اشباح^۷ مؤسس بر کون و فساد امتزاج داد آن خالقی که به یک امر (کن)^۸ نور و ظلمت را در ترتیب ترکیب کن^۹ روح انسانی از دواج پذیرانید و ابنای آدم را به خلعت کرامت و لَقَدْ کَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ^{۱۰} مشرف گردانید و کمال ایشان^{۱۱} را در معرفت ربوبیت و وحدانیت خود سجلت عظمت و علت کلمته پیوست و توفیق توجه به کمال^{۱۲} رفیق طایفه ای گردانید که مستعدان حال و طالبان اقبال^{۱۳} بودند، و از برای ارشاد ابنای انسان^{۱۴} انبیای مرسل فرستاد تا خلق از ظلمت^{۱۵} (جهل و تنگنای طبیعت به بسطت انوار علوم و فحش عالم ملکوت هدایت کردند و دلهای عالمیان را به صیقل یقین)^{۱۶} از زنگ شبهت و کدورت شرک^{۱۷} بزدوند و سرور ایشان در رسالت و خاتم ایشان در نبوت سید المرسلین و امام المتقین و قاید الغر المحجلین ابوالقاسم محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف العربی را صلوات الله و سلامه علیه. از برای زیور نبوت و تاج رسالت از میان خلق^{۱۸} برگزید و معجزات قاهره^{۱۹} و دلالات ظاهره^{۲۰} کرامت فرمود و صحن گیتی را به وجود او که مقصود آفرینش بود و تشریف لولاک^{۲۱} در شأن او درست^{۲۲} و بر بالای او چست می آمد منور گردانید و به نور علم و وفور حلم او که (و انک^{۲۳} لعلی خلق عظیم^{۲۴}*) آفاق^{۲۵} را موشح کرد^{۲۶} تا بدان سبب ظاهر و باطن عالمیان را به خصال حمیده و نور ایمان بیاراست و از ضلالت شرک^{۲۷} و غرور شیطانی^{۲۸} به ضوء توحید و

۱ - مجا: قیومی. دندوسی	۲ - ت: ندارد	۳ - مجا: وجود. مش: چاء جب: وحدت	۴ - م: و
۵ - مجا: ت. مش: برهان	۶ - م: مش: چاء و جب: ندارد. د: ماهر	۷ - ت: باشباح	
* سورة يس. آیه ۸۳ (انما امره اذا اراد شیاً ان یقول له کن فیکون)		۸ - ازت و مجا	** - سورة ۱۷. آیه ۷۳
۹ - ت. م: انسان	۱۰ - م: مش: توجه کمال. چاء: بوجه کمال	۱۱ - مجا: آن حال و طالب آن اقبال. م: کلمه حال را ندارد.	
۱۲ - مجا: و انباء ایشان	۱۳ - م: تاق از ظلمت باطل و یقین از... مش: چاء جب: تا نور حق از ظلمت باطل و نفس...	۱۴ - ت: ندارد.	۱۵ - ت: خلایق
** - عبارت میان دو قلاب در نسخه های م و مش نیست.	۱۶ - ت: ندارد.	۱۷ - م: مش: چاء جب: لولاک لما خلقت الافلاک	
۱۶ - ت و مجا: قاهر. چاء: پاهره	۱۷ - ت و مجا: ظاهر.	۱۸ - م: مش: چاء جب: لولاک لما خلقت الافلاک	
۱۹ - م: مش: اوست	۲۰ - ت: ندارد.	** - م: مش: چاء جب: لولاک لما خلقت الافلاک	
۲۱ - مجا: ندارد. ت: آفاق عالم را. م: مش: آفاق عالم	۲۲ - م: گردانید	۲۳ - م: مش: و جب: شرک	۲۴ - مجا: شیطان

سرور تأیید ربانی دلالت کرد و مجادله با دشمنان دین و منکران اصحاب یقین به تیغ بران حجت و برهان فرمود که (و جادلهم بالتی هی احسن) * و جهت دفع^۱ مرض کفر و بدعت بندگان و شفای^۲ دل محبان قرآن مجید را که ظاهر و باطنش محض صدق و یقین است ملقوله^۳ عز اسمه - (ذلک الکتاب لاریب فیہ هدی للمتقین) ** و جایی دیگر فرموده است که (وشفاء لما فی الصدور و هدی و رحمة للمؤمنین) *** و مبانی الفاظ و معانی این سبع مثانی برانوار اسرار حکمت رب العالمین است چنانکه فرموده است (وانه لتنزیل رب العالمین نزل به الروح الامین علی قلبک لتکون من المندرجین بلسان عربی مبین) **** بر زبان و بیان او به خلق فرستاد از^۴ بحور علمی که به نزدیک حضرت او بود وادی^۵ به بندگان خود ارزانی داشت تا نهال شجره ایمان ایشان^۶ را در خشک سال طبیعت به آب حیات علم، زندگی^۷ و طراوتی پدید آید و ثمره دوحه عمل ایشان^۸ در شورستان دنیا که سورستان^۹ می نماید و به حقیقت شورستانست خلاوتی گیرد. و چون به واسطه ظلمات شب جهل شبه^{۱۰} شبهات^{۱۱} اهل بدعت را از دررنکات^{۱۲} مبینان^{۱۳} حقیقت فرق کردن متعذر بود انوار بینات^{۱۴} آیات قرآن را که معین حلال و حرام و مبین براهین حکمت^{۱۵} و قوانین احکام است برای هدایت انام و حل^{۱۶} مشکلات اوهام^{۱۷} بدیشان فرستاد کما قال جل ذکرة: هدی للناس و بینات من الهدی والفرقان **** و جای دیگر فرمود: (قد جاءکم برهان من ربکم و انزلنا الیکم نوراً مبیناً) *****.

و بندگان حضرت^{۱۸} او را چون^{۱۹} در تیه حیرت^{۲۰} نامتناهی بیم تباهی بود از (عنایت بی تناهی خود^{۲۱}) تبع قرآن مجید فرمود تا به سبب هدایت آن از مناهی دور باشند و بدین توفیق مباحی گردند چنانکه می فرماید: (وان هذا صراطی مستقیماً فاتبعوه) ***** و سیاحان عالم معرفت و غواصان دریای اصحاب کرام سید الانبیا^{۲۲} و علمای اسلام و اتقیا را از متابعت شیطان به حکمت تقویت یقین ایشان^{۲۳} و تربیت دین خود صیانت کرد چنانکه می گویم^{۲۴}:

(العربیة) ۲۵

بخلقهم و انصواع العطايا
بانوار الدرر والمازیا

فحمدنا^{۲۶} للذی من البرایا
و اعطی^{۲۷} لابن آدم اختصاصاً

- | | | | |
|--|-------------------------------------|---|-----------------|
| * - قرآن کریم، سوره ۱۶، آیه ۱۲۷ | ۱ - جا: رفع | ۲ - ت: صفای | ۳ - ت: کنوله. |
| ** - قرآن کریم سوره بقره، آیه ۲ | *** - سوره یونس، آیه ۵۸ | **** - سوره الشعراء، آیه ۱۸۱ | |
| ۴ - بجز مع و مجا در سایر نسخ: بل که از | ۵ - م: دشمنی | ۶ - ت: انسان | |
| ۷ - ت: ندارد. سایر نسخه ها: زندگانی | ۸ - م: انسان | ۹ - م: خورستانی. مش: شورستانی. چا: چپ: سورستانی | |
| ۱۰ - چپ: شبهه | ۱۱ - ت: شبهات | ۱۲ - م و مش: مدرکات. چا: درکات. چپ: درکات | |
| ۱۳ - از مع و مجا. (سایر نسخ: مبینات) | ۱۴ - م: مش: مبینات | ۱۵ - م: ندارد | ۱۶ - م: چپ: محل |
| ۱۷ - چا: چپ: ندارد. | *** - قرآن کریم، سوره بقره، ۱۸۱ | **** - النساء، ۱۷۴ | ۱۸ - ت: با حیرت |
| ۱۹ - مع: که | ۲۰ - ت: حضرت. م: چا: چپ: مضرت | ۲۱ - مع: عبارت میان دو قلاب را ندارد | |
| ***** - الانعام، ۱۵۴ | ۲۲ - م: سید انبیا. چا: چپ: سید انام | ۲۳ - م: انسان | |
| ۲۴ - مع: می فرماید. م: می فرماید مصنف این کتاب. چا: چپ: می گوید مصنف کتاب. | ۲۵ - مع. م: مش: شعر | | |
| ۲۶ - م: مش: محمداً | ۲۷ - چا: چپ: اعطا | | |

و شرفهم بوصف النطق لطفاً^۱
و زين بعضهم لرشاد^۲ بعض
و ارسلهم لهدى^۳ الخلق فضلاً
و صلى الله افضلهم كمالات
و اظهر دينه ايداً^۴ و عزاً^۵
الفارسية^۶

و كرّمهم بحسان^۱ السجایا^۲
باكلیل الرسالۃ و السنايا^۳
و تفريجا^۴ لهم نصب^۵ البلايا
محمدا الذي ارق العشايا
باصحاب الكرايم و الصفايا^۶

بر عدم راجع^۱ شد و تايد او دادش ثبات
برگزید ابنای آدم را ز کلّ کساینات
وز عنایت نور علم و حکمت و حسن صفات
کرد اظهار و دلیل صدق ایشان معجزات
خاتم دعوت محمد آنکه بود اصل نجات
رایت اسلام ایمن شد زنکس و انفثات^{۱۴}
زانکه نبود جز بدیشان حل و عقد مشکلات^{۱۵}
و ذات جان پرور دین را از ملک و جهاننداری اساسی^{۱۶} متین و تقویّی مبین ارزانی داشت و
هر دو را با یکدیگر به منزلت^{۱۷} روح و بدن گردانید و حیات ملک و زینت^{۱۸} او را بدین بی رتبت^{۱۹} و
تقویت آن متصل کرد که مقصود معبود از آفریدن مکونات معرفت ذات او بود کما قال النبی
علیه السلام روایة عن ربه: (كنت كنزاً مخفياً فاردت ان اعرف، فخلقت الخلق لكي اعرف)^{۲۰}. و حکم
حکیم^{۲۱} و اقتضای قضای او ملک با رفعت را به صیانت دین از موت^{۲۲} جهل و مرض سستی به یقین
خلاص داد و علت کفران به صحت ایمان مبدل کرد تا بندگانی که به زیور ملک محلی^{۲۳} باشند و ایشان
را در میان خلائق محلی رفیع باشد نور لایح دین را به تقویت یقین در آفاق عالم شایع و مستفیض
گردانند^{۲۴} و نهال و شجره علم را تربیت^{۲۵} دهند و به هر وقت از روزگار توفیق این کرامت به بنددای
دیگر از بندگان خود ارزانی داشت^{۲۶} تا در این عصر ابناء این عهد و حاضران این زمانه را به سایه
دولت و پیرایه تربیت خداوند دستور اعظم صاحب السیف و القلم، منبع الجود و الکرّم، مالک

منت ایزد را که از صنعتش وجود ممکنات
وز برای اختصاص نور علم و معرفت
از سر لطف و کرامت دادشان نطق و بیان
انسیا را از برای رشد^{۱۱} ابنای بشر
صد درود از حضرتش بر اختیار مرسلین
باز^{۱۲} بر اصحاب^{۱۳} او آنها که از تأییدشان

حصن دین دایم مزین باد از ارباب علم
و ذات جان پرور دین را از ملک و جهاننداری اساسی^{۱۶} متین و تقویّی مبین ارزانی داشت و
هر دو را با یکدیگر به منزلت^{۱۷} روح و بدن گردانید و حیات ملک و زینت^{۱۸} او را بدین بی رتبت^{۱۹} و
تقویت آن متصل کرد که مقصود معبود از آفریدن مکونات معرفت ذات او بود کما قال النبی
علیه السلام روایة عن ربه: (كنت كنزاً مخفياً فاردت ان اعرف، فخلقت الخلق لكي اعرف)^{۲۰}. و حکم
حکیم^{۲۱} و اقتضای قضای او ملک با رفعت را به صیانت دین از موت^{۲۲} جهل و مرض سستی به یقین
خلاص داد و علت کفران به صحت ایمان مبدل کرد تا بندگانی که به زیور ملک محلی^{۲۳} باشند و ایشان
را در میان خلائق محلی رفیع باشد نور لایح دین را به تقویت یقین در آفاق عالم شایع و مستفیض
گردانند^{۲۴} و نهال و شجره علم را تربیت^{۲۵} دهند و به هر وقت از روزگار توفیق این کرامت به بنددای
دیگر از بندگان خود ارزانی داشت^{۲۶} تا در این عصر ابناء این عهد و حاضران این زمانه را به سایه
دولت و پیرایه تربیت خداوند دستور اعظم صاحب السیف و القلم، منبع الجود و الکرّم، مالک

- ۱- م: مش: بحسبان ۲- ت: السخایا ۳- م، چا، جب: لارشاد ۴- م: والنسایا
- ۵- مج: لخصب. مجا: بحسب. ت: م، چب: لهب ۶- چب: تفریجاً ۷- مج: مجاء ت: شصب. م: شعب
- ۸- مج: ابتدا. مجا: ت: ابتدا. م: اید ۹- م: الترجمة. چب: ترجمه.
- ۱۰- م: راجع. ۱۱- ت: رشد و ۱۲- ازت، چا و چب (در سایر نسخ باد)
- ۱۳- مجا و م: اولاد. مل: و: احباب ۱۴- چا: انقلاب. مل و: مکر اقبیات. چب: انقلاب
- ۱۵- نسخه مش ابیات فارسی را ندارد. عبارات بعدی نیز تا آخر در نسخ مل و نیست. ۱۶- مج: منزل
- ۱۷- مج: دین ۱۸- چا و چب: بدین تربیت
- ۱۹- مش مطابق نسخ م و مش است (مجا: لیعرف. ت: لاعرف. چا و چب: لان اعرف) ۲۰- جز مج سایر نسخ: حکم.
- ۲۱- ت: چا: معرفت. م: مش. چب: معرفت. ۲۲- مش: منحلّی. ۲۳- مجا: گرانید.
- ۲۴- مج: مجا: تربیت. م: مش: زینت. ۲۵- مج و مجا: بعد از داشت به خط درشت کلمه (تخلص) افزوده است.

رقاب الامم، مدرک^۱ اسرار دقائق العلوم، مهلك اشار الخلاق والاثوم، راکب مرکب^۲ ترکیب مرکبات^۳ جواهر البیان^۴ راتب مرتبه^۵ ترتیب مراتب^۶ مراتب الاحسان، معدن العلم والعطا، مرکز العز والعلی^۷، عز الدنیا والدین^۸، المخصوص بعناية رب العالمین طاهر بن زنگی الفریومدی اعلی الله^۹ - تعالی - رفعة درجة جلاله و نصر احبائه و کتب^{۱۰} اعداءه مشرف و مفتخر و مزین و مستظهر گردانید و ضعفای ابنای این عهد را که روزگار غدار از ایشان بیزار گشته بود و در مزرعه معیشت ایشان تخم صبر کشته و زیب و بهای^{۱۱} ایشان را به کم بهایی بدل^{۱۲} کرده و عزت نفوس ایشان را به فلوس نهبه مصحف غین^{۱۳} در بها نهاده و ایشان از این فعال^{۱۴} بازاری^{۱۵} شده بواسطه سعادت بنده نوازی و آفتاب نظر تربیت و عنایت آن سپهر معالی^{۱۶} ایشان را از نحوست مریخ ستم و زحل قبیح^{۱۷} شیم^{۱۸} صیانت کرد و ذات مطهر او را که مربی ذریات^{۱۹} است مجمع صفات حمیده و منبع خصال گزیده گردانید تا از اهل زمانه به کمال دانش و علو درجه و حزم^{۲۰} مؤید^{۲۱} و عزم مؤکد و رای ثاقب و قضای صائب^{۲۲} ممتاز گشت چنانکه می گویم^{۲۳} شعر^{۲۴}:

جهاندار دستور با داد و فر	کریم جهان بخش خیر ^{۲۵} بشر
ملک سیرت و ملک ران ^{۲۶} عز دین	سپهر ^{۲۷} اقتضا حاکم خیر و شر
فلک احترامی که در حضرتش	بیسند شاهان ^{۲۸} به خدمت کمر
به جایست قدر بلندش که هست	ز نعل سمنش بر افلاک اثر
بسقا باد ذات ورا تا بسود	زمان ^{۲۹} را دوام و مکان را مقرر

و چون متفق جمهور خلایق و مصدق ارباب حقایق گشت که دست قضا رأس^{۳۰} سبع ظلم را که چون نقطه ذنب محض نحوست است حمل صفت و ثور آسا در ایام دولت او که عید اهل دین و وعید بدکیشان است چون سر قربانی از تن^{۳۱} مملکت جدا کرده است و ملوک^{۳۲} و حکام دهر جوزا صفت کمر خدمت او بر میان جان بسته اند و چون سرطان بی آب حیات^{۳۳} الطاف او زندگی^{۳۴} متعذر می شمرد و از بد^{۳۵} ابنای روزگار که چون اسد در عرین ناپاک^{۳۶} در کمین اند - به ید^{۳۷} حمایت او پناه گرفته اند و به باران^{۳۸} عطای او در کشتزار دنیا (سنبله معیشت ایشان تربیت یافته است. با آنکه

- | | | | |
|---|-------------------------------------|---|---------------------------|
| ۱ - مع: کاشف. | ۲ - م: مش: چا: چید: مراکب. | ۳ - مجا: مرکبان. | ۴ - م: انسان |
| ۵ - مجا: مرتبان. | ۶ - ت: م: والعلی | ۷ - ت: (علاء الاسلام والمسلمین) اضافه دارد. | |
| ۸ - مع: مجا: اعلاء الله. ت: اعلا الله | ۹ - م: نکث. چا و چید: نکب | | |
| ۱۰ - م: بها نهاده. مش: و زیب بها نهاده. چا: نوابی بهای نهاده. | ۱۱ - ت: میدان. | | |
| ۱۲ - مع: مجا: عین. م: مش و چید: غیر. | ۱۳ - مع: افعال | ۱۴ - مجا: با آزادی | ۱۵ - مش: معانی. |
| ۱۶ - ت: چا: چید: قبیح. م: قبیح زحل. | ۱۷ - مش: ششم. | ۱۸ - م: مش: درویشان. | ۱۹ - م: مش: حزم. |
| ۲۰ - ت: موبد. | ۲۱ - مش: نایب. | ۲۲ - مجا: می گزید. | ۲۳ - م: مش: بیت. چا: نظم. |
| ۲۴ - م: ره: چا: جن و بشر. | ۲۵ - مع: ملک دان. م: ملک را عزودین. | ۲۶ - مل: سر. | ۲۷ - مل: را: انسان. |
| ۲۸ - م: زبان. | ۲۹ - چا و چید: این کلمه را ندارد. | ۳۰ - م: مش: چید: سر. چا: بیرکر. | |
| ۳۱ - ت: مملوک. | ۳۲ - مع: مجا: ت: حیوة. | ۳۳ - م: مش: زندگانی. | ۳۴ - مجا: بد |
| ۳۵ - چا: اسد ناشتاب عرین. | ۳۶ - م: بد. مش: درسد | ۳۷ - مجا: و بباران. | |

در کفه قبول میزان همت او گنجهای دنیا^۱ - که بحقیقت هر یک عقریست - به یک برگ کاه و یک شاخ گیاه وزن ندارد^۲، و خاطر عقده گشای معجزه‌نمای^۳ او را بدین هیچ التفات نباشد، ابلق توسن ایام که هلال قوس آساگوشه نعل زرین ویست، در زیرین^۴ حکم و فرمان آن حارس^۵ مملکت چون جدی معلم رام و با آرام^۶ است خزانه امنیت^۷ اهل هنر را که پیش از این از تصحیف^۸ جاه چون دلو تهی جز باد پیمودن نصیب ایشان نیفتاده^۹ بود^{۱۰} و چون حوت بر خشکی در تیه نامرادی مضطرب گشته بودند به یک اشارت از^{۱۱} جوهر مقصود و مراد ممثلی گردانیده است و یمین^{۱۲} ایشانرا از مال و مکنت^{۱۳} یسار^{۱۴} داده.

ذکر سبب تصنیف این کتاب

رای^{۱۵} ارباب معنی و اصحاب هنر^{۱۶} چنان اقتضا کرد درین معنی که ایزد - سبحانه و تعالی - اهل این زمانه را بعد از آنکه به شدت و بلا و محنت و غنا مبتلا بودند و به سبب سعادت^{۱۷} عنایت و تربیت آن دستور صاحب قران به دولت فراغت^{۱۸} و رفاهیت رسیدند و از آن شدت فرج یافتند^{۱۹} تاریخی بر روی روزگار باقی ماند و از شرح احوال کسانی که در قدیم الایام به بلائی مبتلا بوده‌اند و به محنتی در مانده شده و بعد از آن خفی الالطاف به لطیفه‌ای از لطایف خود ایشان را از آن بلا فرج و از آن مضیق مخرج ارزانی داشته است مجموعه‌ای^{۲۰} از نظم و نثر پرداخته گردد تا در مستقبل روزگار کسانی که به محنتی و شدتی فرو مانده^{۲۱} باشند و به ظلم ظالمی گرفتار گشته، چون مضمون این مجموعه را مطالعه کنند و بر احوال گذشته وقوف یابند و ثوق ایشان به کرم ایزد - سبحانه و تعالی - در امید گشایش آن شدت مضاعف شود و به اتفاق تألیف این تاریخ و تصنیف این مجموعه را به منشی این کلمات حسین بن اسعد بن^{۲۲} حسین^{۲۳} المؤیدی^{۲۴} الرهبانی^{۲۵} حواله کردند. هر چند خود را درین^{۲۶} مقصر می‌شمردم و از قبول چنین مهمی نازک^{۲۷} بنابر آنکه گفته‌اند: من صنف فقد استهدف^{۲۸} احتراز می‌کردم، چون اشارت و درخواست اهل هنر^{۲۹} برین جمله بود اجابت آن دعوت

- ۱ - عبارت میان دو براثر در نسخ م، مش: چا و چب نیست. ۲ - مش: نیارد، م: نیارند. ۳ - ت: این کلمه را ندارد.
- ۴ - ت، م: و او در زیرین، مش: در زیر زمین، چا و چب: و بر روی زمین. ۵ - مجا: خار، ت، م، مش: چا و چب: جان. ۶ - م: و با آرام.
- ۷ - م، مش: خزانه‌ایست. ۸ - جز مع و مجا سایر نسخ: مصحف. ۹ - مجا: افتاده. ۱۰ - م و مش: باشد.
- ۱۱ - ت: اشارت او را، مع و مجا: اشارت او را، مش: اشاره از. ۱۲ - چا: عین. ۱۳ - مع و مجا: مملکت.
- ۱۴ - چا: یسار. ۱۵ - مجا، ت: آزادی. ۱۶ - مل: و خیر. ۱۷ - مجا: این کلمه را ندارد.
- ۱۸ - ت، م: مش: و فراغت. ۱۹ - م، مش: چب افزوده: و از آن مضیق مخرج ارزانی داشته است. ۲۰ - مجا: مجموعه آن.
- ۲۱ - مجا، ت: در مانده، م، مش: چب: در محنت و شدت گذشته وقوف یابند. ۲۲ - مع، و، مل، چا و چب: معد. ۲۳ - چا، چب افزوده: اللهستانی.
- ۲۴ - مل: مؤید، و: المؤید، مش: المویدی. ۲۵ - چب: اسکنة الله بحیرة الجنان و... چب: اسکنة لجمع الجنان و... ۲۶ - از مع، مجاور، مل: رسایی ت: اللهستانی، سایر نسخ: دهستانی، م، مش و چادر دنباله افزوده است، اسکنة الله بحیرة الجنان و... چب: اسکنة لجمع الجنان و... ۲۷ - ت: درین باب، و: درین مقدمه. ۲۸ - ت: درین باب، و: درین مقدمه. ۲۹ - مل: و، منبر، مجا: این کلمه را ندارد.
- ۲۸ - مل: و، استهزاء، مش: استهزاء.

از فرائض دانستم و بدان مقدار که توانستم^۱ در شرح این احوال و جمع این تاریخ شروع کردم
(والحمد لله حق جمده والصلوة علی نبیه^۱).

شرح آغاز کتاب^۲

چون^۳ به یک اشارت و دو کلمه که از اهل هنر^۴ و اقران^۵ عهد^۶ صادر گشت بنا بر سه
عادت^۷ خود که آن^۸ موافقت اخوان^۹ و ملازمت^{۱۰} احسان و مراقبت اقران است^{۱۱} پنج حس و شش
جهت خود را در هفت ستاره وقت^{۱۲} به معاونت هشت چرخ و نه فلک دوار و توفیق کردگار در ابداء^{۱۳}
کیفیت (و) ابتدای جمع کردن این کتاب و شرح دادن این معنی^{۱۴} و انشا^{۱۵} و تألیف این مجموعه صرف
کردم و از جوانب^{۱۶}، طریق آن می جستیم و کتب تواریخ می دیدیم و از اقران و امثال خود می پرسیدیم تا
اساس این تألیف بر چه طریق نهیم و درین تصنیف اقتباس از نور سخن کدام صاحب طریقت کنم،
صبح مقصود از هیچ طرف روی نمی نمود و تیر سؤال بر هدف جواب^{۱۷} نمی آمد، و هر چند کتب
متقدمان مطالعه می کردم و طریقت هر یک می دیدم و بعضی از آن می گزیدیم چون بر نقاد خاطر
عرضه می کردم اکثر آن قلب می آمد و در شهرستان قلب هیچ رواج نمی یافت تا در اثنای این حالت
در وقتی که طاقت طاق گشته بود و ایوب صبر یعقوب وار آوای^{۱۸} و اسفاه بر کشیده و ندای (مَسْنَى
الضَّرِّ)^{۱۹} در داده وقوف یافتیم بر مجموعه ای به لغت عرب تصنیف ابوالحسن علی بن محمد المدائنی،
عدد اوراق آن مجموعه پنج^{۲۰} ورق بیش نبود، احوال کسانی که به شدت و بلا مبتلا بوده اند و بعد از
آن، آن غم به شادمانی و آن سخنی به آسانی بدل گشته است شرح داده و آن مجموعه را (الفرج
بعدالشدّة والضيفه) نام نهاده و در بعضی از تواریخ متفرق و کتبی که تصدیق مضمون آن کتب^{۲۱}
متحقق^{۲۲} بود حکایات جماعتی که در اول عهد در رنج و محنت بوده اند و به آخر به رفاهیت و دولت
رسیده بودند معلوم گشت، بعد از این حالت که در این مقالت شرح داده آمد به توفیق کردگار روی
به جمع کردن این اخبار و تواریخ آوردم و آنچه ابوالحسن علی بن محمد المدائنی در مجموعه خود
از حکایات آورده بود، و آنچه از کتب متفرق^{۲۳} در تواریخ یافتیم ترجمه آن حکایات^{۲۴} به پارسی در
عبارت خود شرح دادم و در بعضی از حکایات که از اشعار عربی اندکی بوده است ترجمه آن

۱- مجا: دانستم
۲- م: مش افزوده: محمد و آل و صحبه: ت: عبارت میان پراکنز را ندارد.
۳- ر: چا: فعل
۴- م: چا: خود
۵- م: چا: هنروران: ر: سروران
۶- م: چا: عهد
۷- م: چا: عادت
۸- م: چا: معاونت
۹- م: چا: اخوان
۱۰- م: چا: ملازمت
۱۱- م: چا: احسان
۱۲- م: چا: هفت ستاره وقت
۱۳- م: چا: انشا
۱۴- م: چا: تألیف
۱۵- م: چا: کتب
۱۶- م: چا: طریقت
۱۷- م: چا: رنج و محنت
۱۸- م: چا: رفاهیت و دولت
۱۹- م: چا: اشعار عربی
۲۰- م: چا: ترجمه
۲۱- م: چا: کتب متفرق
۲۲- م: چا: عبارت خود
۲۳- م: چا: شرح دادم
۲۴- م: چا: بعضی از حکایات

به پارسی نظم کردم و اکثر اشعار عربی و پارسی که در متن حکایات اشارت به خود کرده‌ام از گفته من است و در ر^۱ آن منظومات سفته الماس فکرت من^۲، و در آخر هر حکایت فصلی چنانکه لایق و موافق آن حکایت و مبین اعتبار بدان روایت^۳ باشد بیان کرده‌ام و در اشعار عربی و پارسی از گفته‌های خود ملایم آن فصل ثبت کرده، و این مجموعه را (ترجمه الفرج بعد الشدة والضیقة) نام نهاده^۴ و مجموع این ترجمه چندین باب است^۵.

«فهرست الابواب»

باب اول:

در^۶ ذکر فرج بعد الشدة در آیات^۷ قرآنی^۸ و کلام ربانی که به برکات آن از ورطه‌های خطرناک خلاص یافته‌اند و به یمن آن از معرض خوف و هلاکت به مقاصد و امانی رسیده و مقصود به حصول پیوسته^۹.

باب دوم:

در بیان آثار^{۱۰} و شرح اخبار که مشتمل است بر ذکر جماعتی که محنت و بلا کشیدند و عاقبت به نعمت و آسانی رسیدند و حکایت سه مرد^{۱۱} از حضرت مصطفوی که در غاری بماندند^{۱۲} در عهد بنی اسرائیل، و به برکات آنکه هر یک راستی بگفتند خلاص یافتند.

باب سوم:

در حکایات حال جماعتی که به فال نیک یا به دعائی خوب یا به سخن خوش شدت ایشان به فرج انجامید و محنت ایشان به نعمت بدل گشت^{۱۳} و این باب مشتمل است بر چهل و سه حکایت.

باب چهارم:

در حکایت حال کسانی که پادشاهانرا با ایشان غضب بود و به سخن راست که گفتند پادشاهانرا با سر عاطفت و شفقت آوردند و بلیت و مکر و هی که بدیشان خواست رسیدن به نصیحت و وعظ از خویشان دفع^{۱۴} کردند و این باب مشتمل است بر بیست و یک حکایت.

۱ - م: مل، مش، ر: چاه چپ: در
 ۲ - ت: من بوده، م: مل، مش، ر: چاه چپ: من بود
 ۳ - م: چپ: نهاد، آمد، مل: چاه: نهاد، ر: نهاده‌ام (م: مش، مل، ر: چاه چپ افزوده است: بر آن امید که آخر هر شدنی را فرجی و نهایت هر مضیتی را مخرجی میسر باشد انشاء الله تعالی وحده).
 ۴ - ت: سیزده بابست و هذا فهرست الابواب.
 ۵ - م: مل، ر: در روایات
 ۶ - م: مل، مش، ر: چاه چپ: در
 ۷ - م: چپ: نهاد، آمد، مل: چاه: نهاد، ر: نهاده‌ام (م: مش، مل، ر: چاه چپ افزوده است: بر آن امید که آخر هر شدنی را فرجی و نهایت هر مضیتی را مخرجی میسر باشد انشاء الله تعالی وحده).
 ۸ - ت: سیزده بابست و هذا فهرست الابواب.
 ۹ - م: مل، ر: در روایات
 ۱۰ - م: مل، ر: در روایات
 ۱۱ - م: مل، ر: در روایات
 ۱۲ - م: مل، ر: در روایات
 ۱۳ - م: مل، ر: در روایات
 ۱۴ - م: مل، ر: در روایات

باب پنجم:

در حال جماعتی که به حبس و زندان گرفتار بودند خدای تعالی حبس و اعتقال ایشان^۱ به حسن حال بدل گردانید و از آن ورطه رهایش و از آن قیدگشایش یافتند و این باب مشتمل است بر بیست و هشت^۲ حکایت^۳.

باب ششم:

در احوال کسانی که به شدت و محنت مبتلا بودند و از روح و راحت جدا^۴ به رؤیای صادق و خواب نیک آن غم به شادی و آن بندگی^۵ به آزادی بدل گشت و این باب مشتمل است بر هژده حکایت.

باب هفتم:

در حکایت حال جماعتی که در حادثه‌ای سخت و واقعه‌ای سهمناک گرفتار شدند و به درویشی و فقر مبتلا گشتند و خدای - تعالی - بر دست کسی که از و بترسیدند^۶ و از جایی که چشم نداشتند ایشان را از آن ورطه خلاص و از آن مضیق^۷ مناص ارزانی داشت و در این باب چهل و هشت حکایت است.

باب هشتم:

در حال کسانی که به کشتن نزدیک شده بودند نجات یافتند و مرگ با خود مقرر کرده حیات دیدند و این باب مشتمل است بر پانزده حکایت.

باب نهم:

در حکایات حال^۸ جماعتی که به ملاقات حیوانی مهلك امید از حیات ببریدند و به سببی از اسباب نجات یافتند و به مراد و مقصود^۹ رسیدند و این باب مشتمل است بر دوازده حکایت.

باب دهم:

در حکایت جماعتی که به علت عسر و بیماری سخت مبتلا شدند و بعد از آنکه از حیات نومید^{۱۰} گشتند^{۱۱} به لطیفه‌ای از لطایف صنع باری تعالی ناگاه شفا یافتند و این باب مشتمل است بر هشت حکایت.

۱ - تفسیح از روی متن عربی است. میجا، مجاهت، حفظ اعتقاد ایشان. مل: ر: حبس ایشانرا. م: آنرا.

۲ - بیست و سه. اساس: بیست و یک. ۳ - ت: افزوده است: انشاءالله که گفته شود

۴ - میجا: مل: دور: دور.

۵ - مل: مضیق فقر.

۶ - م: پناه چپ: لیندیشیدند. مل: ر: بترسیدند. ت: لیرشیدند (ظ: نبوسیدند)

۷ - ۱۱ - میجا: شدند

۸ - مل: را: ناامید

۹ - ت و میجا: کلمه مقصود را ندارد

۱۰ - ت: در حال. م: در ذکر

باب یازدهم:

در حکایت حال جماعتی که به استیلای لصوص و سراق و قطاع الطريق مغلوب گشتند و اموال و مواشی ایشان منهوب و مسلوب^۱ شد و بعد از آن به لطف و صنع باری - تعالی - و کمال رحمت^۲ او خلاص^۳ یافتند و این باب مشتمل است بر ده حکایت.

باب دوازدهم:

در حکایت حال جماعتی که به خوف و استتار^۴ مبتلا شدند و عاقبت آن^۵ خوف و استتار به امن و مسار^۶ مبدل گشت^۷ و این باب مشتمل است بر دوازده^۸ حکایت.

باب سیزدهم:

در حکایت^۹ حال جماعتی که مدتی رنج و محنت و شدت عشق کشیدند و عاقبت در کامرانی و شادمانی به مراد^{۱۰} دل رسیدند و این باب مشتمل است بر دوازده حکایت.

۴ - مل، ر: استار

۳ - ت: اخلاص

۲ - مل، ر: رحمت بی نهایت او.

۱ - ت: منهوت و مسلوب. چا: تلف شد.

۸ - چپ: یازده.

۷ - مل، ر: گشتند

۶ - مل، ر: دمساز

۵ - مل، ر: از

۱۰ - ر: برادر و مقصود

۹ - م، چا، چپ: حکایات. ر: کز احوال.